

هو العليم

نفحات انس (2)

حالات و انظار عارف بالله، مرحوم حاج سيد هاشم حدّاد رضوان الله عليه

جلسه دوم

بیانات

آية الله حاج سيد محمد محسن حسيني طهراني
قدّس الله سرّه

بسم الله الرحمن الرحيم

چرا مرحوم قاضی شاگردان را به مرحوم حدّاد ارجاع نمی‌داد؟

سؤال: دوستان سعی کردند در این جلسه بیشتر سؤالاتشان را حول همان مطالب کتاب روح مجرد قرار بدهند، یعنی طبق همان مطالبی که آنجا هست و سؤالاتی که ایجاد می‌شود یا حداقل برای خودمان توضیح بیشتری راجع به مطلب می‌خواستیم، از خدمتتان بپرسیم. حالا هر طور که صلاح دانستید پاسخ بفرمایید، ممنون می‌شویم.

در کتاب روح مجرد آمده است که: مرحوم قاضی نسبت به مرحوم سید هاشم حدّاد یک حالت ضّتی داشتند و شاگردان را به ایشان ارجاع نمی‌دادند و در واقع یک نوع محافظتی نسبت به ایشان داشتند.^۱ آیا این مسئله دلیل خاصی داشته و به روایات خاصّ مرحوم حدّاد برمی‌گشته یا مطلب دیگری بوده است؟

پیچیده‌بودن تربیت و تزکیه در روش عرفانی

جواب: بسم الله الرحمن الرحيم. و صلّی الله علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد، و لعنة الله علی أعدائهم أجمعين.

مسئله تربیت و تزکیه در روش عرفانی و روش سلوک خیلی مسئله پیچیده‌ای است و هر کسی نمی‌تواند از عهده آن بریاید. ولی الهی و عارف کسی است که به تمام مصالح و مفاسد انسان اشراف کامل دارد و بلکه اشراف علی دارد؛ یعنی حقیقت نفس سالک در نزد عارف و ولی کامل الهی، به نحو وجود عینی و وجود نفسی است، و لا یخفی علیه شیء من اُموره، نسبت به آنچه که برای او ضروری است و یا اموری که ترکش برای او واجب است. پس او بهتر می‌داند که نسبت به شاگرد و سالک چگونه عمل کند.

مسئله معاشرت در تربیت و تزکیه از منظر اولیای الهی

مسئله مهمّی که همیشه اولیای الهی از نظر تربیت و تزکیه به آن تذکّر می‌دادند و خیلی تأکید می‌کردند، مسئله معاشرت و ارتباط با افراد است که در حدیث عنوان بصری هم این مسئله ذکر شده، و در روایات هم نسبت به این مسئله مطالبی آمده است از جمله روایاتی که می‌گویند: از اصدقائ کم کن و نسبت به ارتباطات خیلی ظنین باش و مراقب ارتباطات باش^۲ و این مطلب، مطلب خیلی مهمّی است، و روایاتی که دلالت بر

^۱ روح مجرد، ص ۱۲.

^۲ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به مصادقه‌الاخوان، شیخ صدوق، باب من یجب اجتناب مواخاته.

انعزال از خلق می‌کند،^۱ همه ناظر به این مسئله است که انسان برای تربیت و تزکیه خود احتیاج به تمرکز دارد، احتیاج به ارتکاز ذهن و ارتکاز نفس دارد، احتیاج به در خود بودن و جمعیت دارد. ارتباط با مردم انسان را پراکنده می‌کند، صحبت کردن با مردم و اصلاً به طور کلی صحبت کردن، انسان را متشت می‌کند.^۲ همان‌طور که در حدیثی از جناب لقمان وارد شده: «یا بُنِی! إِنْ كُنْتَ زَعَمْتَ أَنَّ الْكَلَامَ مِنْ فِضَّةٍ، فَإِنَّ السَّكُوتَ مِنْ ذَهَبٍ».^۳ در روایات نسبت به این موضوع خیلی تأکید شده، و در تربیت اولیای الهی و عرفا هم نسبت به زیاد صحبت کردن و لو لغو نباشد - در لغو بودن و عبث بودن و امور محرّمه که دیگر جای بحث نیست. ولی به طور کلی آنچه که خیلی برای سالک مضرّ است عبارت است از ارتباط با مردم، آن هم مردمی که در افکار مختلف و در ظروف مختلف هستند؛ و این انتقال و ارتباط باعث می‌شود که انسان از آن وضعیّت خودش و از آن استقرار نفسی خودش که بر آن استقرار حرکت می‌کند، متشتّ و پراکنده بشود و آن حالت سکونت و اطمینان و طمأنینه را از دست بدهد، و این خیلی ضرر بزرگی است.^۴

تأکید علّامه طهرانی بر کم کردن ارتباطات و پرهیز از شهرت

لذا اولیای الهی همیشه به شاگردان توصیه می‌کردند که: تا می‌توانید رفقای خودتان را کم کنید و تا می‌توانید در معاشرت نسبت به این مسئله اهتمام داشته باشید! و نسبت به غیر از مواردی که در شرع آمده، مثل صلّه رحم و عیادت مرضی، یا ارتباطات شغلی در حدّ ضرورت، یا امور ضروری که در زندگی برای انسان پیش می‌آید، همیشه این بزرگان به این مطلب و به عدم شهرت تأکید کرده‌اند.^۵

در آن وقتی که من در مشهد مشرفّ بودم - قبل از اینکه برای اقامت مجدّد به قم بیایم - بحثی را با عده‌ای از دوستان در شرح قصیده خمّریّه ابن فارض شروع کرده بودم. بعد از شروع اولین جلسه، احساس کردم شاید این مسئله برای من صلاح نباشد. اتّفاقی بعد از ظهر همان روز خوابی دیدم که آن خواب اشاره به همین مطلب می‌کرد. معمولاً روزها خدمت مرحوم آقا می‌رفتم و با ایشان دیدار و ملاقاتی می‌کردم، بعد به درس می‌رفتم، و درس‌هایمان در همین مدرسه مرحوم آیه الله خوئی مشهد بود. همین که وارد اطاق شدم، بعد از سلام کردن، ایشان رو کردند به من و گفتند:

سید محسن! اگر خیر دنیا را می‌خواهی ناشناس بمان! اگر خیر آخرت را می‌خواهی ناشناس بمان!

^۱ مصباح الشریعه، باب العزلة، ص ۹۹؛ جامع السّعادات، ج ۲، باب العزلة.

^۲ آیین رستگاری، ص ۱۶۰ - ۱۶۷.

^۳ الکافی، ج ۲، ص ۱۶۴؛ بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۹۷.

^۴ رجوع شود به لبّ اللّباب، ص ۱۰۳؛ آیین رستگاری، ص ۷۰.

^۵ آیین رستگاری، ص ۱۶۹؛ الکافی، ج ۶، ص ۴۴۴، باب کراهیه الشهرة.

یعنی اشاره کردند به همان خوابی که همین یک ساعت یا دو ساعت قبلش دیده بودم. و این مسئله را ایشان تذکر می‌دادند. اولیای الهی همیشه نسبت به این قضیه تأکید داشتند.

دوری از مردم با هدف فراهم شدن جمعیت خاطر

این از یک طرف، از طرف دیگر خود نفوس در ارتباط با این مسئله متفاوت هستند؛ بعضی از نفوس علاوه بر نحوه کمی از ارتباط، تا حدودی می‌توانند آن جمعیت خاطر را برای خودشان فراهم کنند، اما بعضی از نفوس نمی‌توانند.

قطعاً در کیفیت سیر مرحوم آقای حدّاد این مسئله نقش اساسی داشته است که ایشان از ارتباط با مردم دور باشند. مضافاً به اینکه طبعاً در طول مسیر ممکن بود حالاتی از ایشان بروز و ظهور کند و مورد توجه دیگران قرار بگیرد و آن حالات باعث شود که افراد به سمت ایشان جذب بشوند و وقت ایشان را بگیرند و به صحبت و معاشرت و جلسات و... بگذرانند و ایشان نتواند آن استفاده‌ای را که باید در انعزال و جمعیت خود داشته باشد، ببرند. و از آنجایی که مرحوم قاضی بر آینده و کیفیت سیر شاگرد اشراف دارند، می‌دانند که این نحوه معاشرت قطعاً برای آینده او مضر خواهد بود و آن تربیت را به کمال نخواهد رساند؛ لذا ایشان را از ارتباط با بقیه افراد برحذر داشتند، مگر اینکه در حدّ خیلی ضروری و بر حسب صدفه و اتفاق با شاگردان ایشان صحبتی پیش می‌آمد. حتی مرحوم آقا می‌فرمودند:

در آن زمانی که من با مرحوم علامه طباطبائی در قم بودم (قبل از سفر به نجف، که در تحت تربیت مرحوم علامه طباطبائی بودند و از ایشان دستور و ذکر می‌گرفتند و الآن هم آن اذکار و دستوراتشان در دفترچه کوچکشان که از آن موقع نوشته‌اند موجود است، که مرحوم علامه در فلان روز این مطلب را فرمودند، و مرحوم علامه در چند ماه بعد، مطالب را به نحوه دیگری تغییر دادند) مرحوم علامه گاهگاه اسمی از مرحوم آقای حدّاد می‌آوردند و از علو مقام و درجه مرحوم آقای حدّاد یاد می‌کردند، و این را هم می‌فرمودند که: «ما با ایشان خیلی ارتباط نداشتیم؛ ما در نجف بودیم و ایشان در کربلا بودند و ما ایشان را نمی‌دیدیم الاّ شد و ندر، مثلاً گاهی که برای تشرّف به زیارت نجف مشرّف می‌شدند، بر حسب صدفه ایشان را در صحن یا در منزل مرحوم قاضی زیارت می‌کردیم.»^۱

خودنگری و تأمل در خویشتن از نگاه مرحوم حدّاد

سؤال: یکی از مسائلی که از مرحوم سید هاشم حدّاد نقل شده این است که: به بعضی از افرادی که ایامشان را دائماً در سفرهای زیارتی سپری می‌کردند و دائماً از این سفر زیارتی به سفر زیارتی بعدی می‌رفتند، فرموده بودند که:

این قدر نمی‌خواهد به مگه و کربلا بروی! یک مقدار در خودت بنگر، در خودت تأمل کن تا

^۱ رجوع شود به روح مجرد، ص ۱۱.

خودت را بیابی که آنگاه خدا را هم خواهی یافت!^۱

آیا این مطلب می‌تواند بیان‌کننده یک روش سلوکی و طریقه‌ای باشد که از استادشان فراگرفتند و طبق آن حرکت می‌کردند؟

جواب: بله، تقریباً می‌توانیم بگوییم که این مطلب هم یکی از فروعات و لوازم همین مسئله‌ای است که خدمتتان عرض کردم. آن مسئله‌ای که برای تربیت سالک و تزکیه و تجرّد او بسیار ضرورت و اهمیّت دارد، همان مسئله جمعیّت خاطر است. جمعیّت خاطر به واسطه ارتباطات به هم می‌خورد و از بین می‌رود و به جای او تشّت و افتراق می‌آید.

شما وقتی که صبح از خواب بلند می‌شوید، نسبت به وقایعی که در آن روز اتّفاق می‌افتد، هیچ اطلاعی ندارید، ذهن شما کاملاً خالی و بسته است. حالا اگر آن روز را تماماً از صبح تا شب در منزل خودتان باشید و در راه هم ببندید و هر کسی در می‌زند در را باز نکنید، از وقایع خارج از منزل هیچ اطلاعی ندارید که مثلاً در بیرون منزل چه گذشته، تصادف شده، کسی فوت کرده، کسی به دنیا آمده، عزا بوده، شلوغ و تراکم و ازدحام بوده، سر و صدا و اخبار مختلف بوده است؛ فرض را هم بر این بگذارید که رادیویی را روشن نکنید و اخباری هم نشنوید و فقط در درون منزل از صبح تا شب به این کیفیت بگذرانید. در این صورت حال خودتان را نسبت به روز گذشته که از منزل خارج شدید و با افراد ارتباط داشتید مقایسه کنید و ببینید نمازتان با روز گذشته چقدر فرق می‌کند! تخیّلات و تصوّراتان چقدر تفاوت دارد! افکارتان با روز گذشته چقدر تغییر پیدا کرده است! یک حالتی در خودتان احساس می‌کنید که آن حالت انگار برای شما یک ثقل و وزنه و مایه‌ای و یک استحکام و استقراری و یک طمأنینه و سکونتی در آن روز به وجود آورده است که در روز گذشته به واسطه ارتباطات، این حالت نبود.

لزوم کاهش ارتباطات سالک در حدّ ضرورت

لذا همان‌طوری که عرض کردم، سالک باید ارتباطاتش را به حدّ ضروری برساند. چیزی که برای او مفید نیست نباید گوش بدهد. شما رادیو را باز کنید و بفهمید در فلان جا زلزله آمده، به شما چه ارتباطی دارد؟ مگر شما کاری می‌توانید انجام دهید؟! یا در فلان جا جنگ شده، شده که شده حالا من چه کنم؟ فلان رئیس جمهور ساقط شده، فلان دولت سقوط کرده، بنزین گران شده، نفت ارزان شده، چغندر نوسان پیدا کرده، در فلان جا تظاهرات شده، یکی را به محکمه بردند، یکی را به دار آویختند، آن یکی را تبرئه کردند و... . الان اگر ما اخبار را مشاهده کنیم، نود و پنج درصد از اخبار در اموری است که بیشتر موجب تشدید تخیّلات و توهمات است، تا اینکه مطلب مفیدی ارائه بدهد. نماز که می‌خواهیم بخوانیم به یاد این هستیم که در فلان

^۱ روح مجرد، ص ۶۷۲.

کشور تظاهرات است، این نماز به چه درد می خورد؟

آیا دوری از اخبار به معنای بی تفاوتی به اوضاع مسلمانان نیست؟

اینکه بزرگان می گفتند: «انسان باید از اخبار دور باشد!» به خاطر این مسئله است. نه اینکه انسان نسبت به حالات و امور مفیده مسلمین و مصالح آنها بی توجه باشد؛ این، دو مسئله است. بزرگان و اولیای دین بیش از دیگران نسبت به امور مسلمین و مصالح آنها ضنین و مراقب بودند؛ نه تنها کنار نبودند، بلکه مراقب بودند. در ملاقاتی که بین یکی از ارحام ما با مرحوم آقا در سالهای آخر عمر ایشان در مشهد صورت گرفت و بنده در آن مجلس حضور داشتم، در بین صحبت، یک قضیه ای مطرح شد و ایشان در پاسخ فرمودند:

آقا! می دانید ما برای چه به مشهد آمديم؟ ما دیدیم این مردم انقلاب کردند و خون دادند و جان دادند و دنیایشان را دادند و با اخلاص خودشان، آنچه را که داشتند برای دین دادند و عملاً تعهدات خودشان را اثبات کردند؛ این کاری بود که مردم انجام دادند. خب حالا که این کار انجام شده، ما نباید آنچه را که اینها در پی آن، این از خودگذشتگی ها را کردند و این مایه ها را گذاشتند، پاس بداریم و آن هدف را برای اینها توجیه کنیم و آن مقصد را برای این مردم بیان کنیم؟! این مردم برای چه این کار را کردند؟ برای اینکه اسلام را به منصه ظهور برسانند. خب، حالا اسلام کو؟ کدام اسلام؟ چه کسی این اسلام را باید بیان کند؟ معاد در این اسلام است، امامت در این اسلام است، توحید در این اسلام است، عرفان در این اسلام است، فقه در این اسلام است، تفسیر در این اسلام است.

این مردمی که آمدند و گفتند: ما تا این حد جلو آمديم، تا این قدر آمديم و از سرمایه های حیاتی خودمان دست برداشتیم؛ آیا ما نباید در قبال این مسئله قدمی برای مردم برداریم؟!

ایشان فرمودند: من به همین جهت از طهران هجرت کردم به مشهد تا اینکه فراغتی پیدا کنم و بتوانم آن اسلامی را که پیغمبر و ائمه آوردند، برای مردم بیان کنم و بنویسم. علت آمدن من به مشهد این بوده است!

اهتمام علامه طهرانی به تألیف دوره علوم و معارف اسلام

و بنده شخصی را در طول عمر خودم مثل مرحوم آقا ندیدم که این قدر نسبت به هدفش مجدّد و با اهمیت باشد. بارها می شد که من بعد از سه یا چهار ماه که برای زیارت به مشهد می رفتم، همین که به بیرونی می رفتم و می خواستم خدمت ایشان برسم، می دیدم که پشت میز نشسته اند، تا می گفتم: سلام علیکم، ایشان سرشان را بلند نکرده می گفتند: «هان، سلام علیکم، آمدی؟ برو در اندرونی! وقتی که من نوشتم می آیم آنجا.» یعنی حتی اجازه احوال پرسی هم به ما نمی دادند، و این در وقتی بود که من سه ماه ایشان را ندیده بودم! التفات می کنید! ایشان می فرمودند:

من گاهی آن قدر می نویسم که دیگر این انگشتم در قلم خشک می شود و نمی توانم این را جمع کنم. یک وقت چشم ایشان ناراحتی دِکولمان و پارگی شبکیه^۱ پیدا کرده بود که رفیق صدیق ما آقای دکتر

سجّادی چشم ایشان را عمل کرده بود. من وقتی که آن شب با ایشان به طهران می آمدم، در طیاره به ایشان گفتم: آقا می گویند این ناراحتی شما به خاطر زیادی مطالعه و اینهاست، می شود قدری از مطالعه تان کم کنید؟ ایشان فرمودند:

فلانی! تو این مطلب را بدان که اگر تمام بدن مرا قطعه قطعه کنند، یک کلمه از آنچه که نوشتم و خواهم نوشت دست بر نمی دارم!

این حرف، حرف یک شخص عادی نیست. اگر ما این حرف ها را بزنیم، دچار احساسات و تخیلات و توهمات شده ایم، یا ممکن است در بعضی از موارد تا حدودی رنگ و لعاب دین هم داشته باشد؛ ولی این حرف، حرف یک ولی الهی است! این اهمّی که این مرد برای نشر معارف اسلام از خود نشان داده، یکی از دوستان می گفت: یک ساعت بود که ایشان را از بیمارستان مرخص کرده بودند، ما رفتیم برای عیادت، دیدیم ایشان کتاب را برداشتند و دارند می نویسند. گفتیم: آخر آقا! قدری، شبی، صبر کنید! ایشان فرمودند: «آقا! خیلی به ما مهلت ندادند، خیلی ما مهلت نداریم!» التفات می کنید! این افراد کارشان کار عادی نیست؛ یعنی اینها در توهم و تخیل ما نمی گنجد، اینها باید مأموریتشان را انجام بدهند.

قلم اینها با سایر قلم ها تفاوت می کند و مطالبی که اینها می گویند با سایر مطالب فرق می کند. ما کتاب ها را می خوانیم و مطالب را بر طبق آنچه که در کتاب ها نوشته، سبک و سنگین می کنیم و ترکیب و مونتاژ می کنیم؛ و اگر خیلی امانت دار باشیم، در نقل کتاب خیانت نکنیم و حالا خدایی ناکرده بخواهیم کم و زیاد کنیم و بنا به مصالح، بعضی ها را حذف و بعضی ها را اضافه کنیم.

بعد از فوت مرحوم آقا - رضوان الله علیه - یکی از روزنامه های مشهد از بنده خواستند مقاله ای بدهم، من مقاله ای دو صفحه ای و خیلی مختصر نوشتم، و شرط کردم در صورتی که تحریف و سانسور نکنید من این را به شما می دهم؛ و شرعاً متعهد شدند. وقتی که مقاله را پخش کردند، من دیدم علاوه بر سانسور، تحریف هم شده است! خب این خیانت است! چون ما که نیامدیم سراغ شما و به شما مقاله بدهیم، خودتان آمدید؛ پس این چه رسم دین داری و تبلیغ دین است که من در عبارت یک جور بنویسم و ...؟! خب شما چاپ نکنید و بگویید: آقا! این عبارت با مذاق و با مصالح ما جور در نمی آید و ما این را چاپ نمی کنیم. می گوییم: خدا خیرتان بدهد، نکنید؛ ما اصراری نداریم! آن کسانی که باید بدانند، می دانند. شما که خودتان آمدید و اصرار و درخواست کردید و شرعاً متعهد شدید، چرا تحریف کردید؟! این اسلام است؟! این همان اسلامی است که ما باید تبلیغ آن را بکنیم؟! یا نه، فرق می کند. اولیای الهی این طور نیستند.

بیان حقائق، معیار اولیاء

روش اولیای الهی بر اساس مصلحت و مفسده نیست، بر اساس حق است. ما هیچ الزامی نداریم برای اینکه مطالبی که می گوییم، همه بپذیرند. همه نمی پذیرند و نخواهند هم پذیرفت، و همیشه همین طور بوده

است. هر مطلبی خواهان مخصوصی دارد و هر کسی هر مطلبی را نمی‌پذیرد و ما هم هر مطلبی را نمی‌گوییم. آنچه را که به نظر می‌رسد مطرح می‌کنیم؛ یکی ممکن است به حُسن تلقی قبول کند، یکی ممکن است بی‌تفاوت بگذرد، و یکی ممکن است با نقد و اعتراض و پرخاش با مسئله برخورد کند. افراد متفاوت هستند و سلیقه‌ها مختلف است ولی ما نمی‌توانیم دست از حق برداریم؛ دست برداشتن از حق، یعنی مصالحه. این مصالحه از صدر اسلام هم بوده است؛ آنهایی که امیرالمؤمنین را رها کردند، مگر اهل مصالحه نبودند؟! یا علی، بیا مصالحه کن! یا علی، بیا از حَقّت بگذر! یا علی، گذشته دیگر! یا علی... . خب حالا چه کسی ضرر کرد و چه کسی نفع برد؟ چه کسی ضرر کرد؟ بالأخره الآن نه امیرالمؤمنین در میان ماست و نه عمر در میان ماست، هر دو رفتند در آنجا و هر دو دارند به خدا حساب و کتاب پس می‌دهند. حالا معلوم می‌شود چه کسی بُرده و چه کسی ضرر کرده است؟ چه کسی به دنبال مصالح و دنیا بوده، و چه کسی به دنبال خدا بوده و حق را همیشه نصب‌العین خودش قرار داده و به دنبال او رفته است؟ این مسئله، مسئله باصطلاح اساسی است.

مرحوم آقا می‌فرمودند:

ما که آمدیم در مشهد برای اینکه دینی را که مردم جانشان را برای آن دین دادند، برای مردم بیان کنیم؛ بدون قصد و بدون غرض، و خالص و پاک و مطهر، از منشأ و منبع و شریعه خودش، همان‌طور که بوده و بر قلب یک عارف‌آمده، همان‌طور آن را عرضه کنیم و بگوییم: این دین است!^۱

حالا هر که خواست بپذیرد، هر که نخواست نپذیرد. هر که خواست صد در صد، هر که خواست نود در صد، هشتاد در صد، هفتاد در صد؛ دیگر هر کس بر طبق مصالح و منافعش، و همت و اراده و خلوصش، خودش می‌داند. این مقصود بود.

الغرض، این تشّت و تردّد به واسطه ارتباطات برای انسان پیدا می‌شود و هر چه انسان ارتباطش را کم کند، جمعیت ذهن او اضافه می‌شود، جمعیت ضمیر و جمعیت نفس و استقرار برای او بیشتر می‌شود و سریع‌تر می‌تواند راه را طی کند؛ چون راه سلوک، عبور از اعتبارات است. در یک جمله: شما اعتبار را بردارید، به جایش واقع را بگذارید، این می‌شود توحید؛ توحید را بردارید، به جایش اعتبار را بگذارید، این می‌شود دنیا و کثرت. توحید را با دنیا داشته باشید، این می‌شود چی؟ این می‌شود جمعیت، مقام جمعیت.

مضرّت مسافرت برای سالک

یکی از چیزهایی که برای سالک مضرّ است، مسافرت کردن است.^۲ مسافرت کردن و زیاد این طرف و آن طرف رفتن موجب می‌شود که انسان به تشویش و اضطراب بیفتد. هر چه انسان، آرام‌تر باشد و سفرش کمتر

^۱ رجوع شود به مهرروزان، ص ۱۴۵.

^۲ آیین رستگاری، ص ۱۵۹؛ مه‌تابناک، ج ۱، ص ۲۵۳.

باشد، آن حالت جمعیت و استقرار برای او بیشتر است. حالا بعضی‌ها تصوّر می‌کنند که اگر این طرف و آن طرف بروند و به اماکن مقدّسه زیاد سفر کنند، اینها برایشان کشف و انفتاح طریق و فتح باب می‌شود. درحالی‌که خدای انسان و پروردگار متعال در همه جا هست، ﴿أَيْنَمَا تُولُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ ۚ﴾.^۱ انسان خدا را در این طرف و آن طرف نباید پیدا کند!

انسان باید خدا را در ضمیر و نفس خود پیدا کند. اگر انسان به جای این طرف و آن طرف رفتن و زیاد مسافرت کردن، در جای خودش بنشیند و به دنبال حقیقت باشد و نیت و ضمیر خودش را خالص و صاف کند و خود را تسلیم اراده حق کند - نه اینکه برای خود چیزی بردارد - خدا در همان جا به سراغش می‌آید و در همان نقطه خداست.

سفرهای زیارتی مداوم

ما به آن مطالب اساسی توجّه نمی‌کنیم، آن وقت مدام به زیارت ائمّه می‌رویم و خیال می‌کنیم در آنجا برای ما فتح باب است. زیارت امام رضا علیه السّلام خیلی خوب است و خیلی ثواب دارد و باید هم شیعیان مرتّب به زیارت آن حضرت بروند. نفس زیارت خودش از شعائر است. این اماکن مقدّسه اماکن ائمّه علیهم السّلام نباید از زائر خالی باشد؛ مثل حج می‌ماند که چقدر در روایات توصیه داریم که حج را نباید خالی کنید! حتّی اگر در بعضی از سال‌ها حاجی کم است، حاکم اسلام باید به خرج دولت اسلام، عده‌ای را برای حج بفرستد تا اینکه حج هیچ وقت خالی نباشد.^۲ هیچ وقت حج نباید ترک بشود و در هیچ شرایطی نباید حج تعطیل باشد، در هیچ شرایطی! همیشه باید حج لحاظ بشود.

زیارت مراقد مطهّره ائمّه اطهار سلام الله علیهم مثل حج می‌ماند و باید همیشه در آنجا زائر باشد؛ امّا نه اینکه انسان همه وقت خود را صرف زیارت کند و مکرّر به زیارت برود و برگردد. امام رضا همه جا هست، امام رضا در منزل خود انسان هم هست، امام رضا اختصاص به مشهد و نقطه خاص ندارد؛ ولایت امام علیه السّلام، با خون و گوشت و پوست انسان قرین و عجین است، با نفس و ضمیر و سرّ و روح انسان عجین است.

در جلسه قبل عرض کردم که ولایت امام علیه السّلام، ولایت طبعیه و علیّه است؛ یعنی وجود همه اشیاء

^۱ سوره بقره (۲) آیه ۱۱۵.

^۲ الکافی، ج ۴، کتاب الحج، باب الإجماع علی الحج، ص ۲۷۲؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، کتاب الحج، أبواب وجوبه و شرائطه، الباب ۵، ص ۲۴.

جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۵۷ و ۱۶۰.

به نحو معلولیت و متأثریت در وجود امام علیه السّلام منطوی است.^۱ رفتن خدمت امام و رفتن به مراقب مشرفه، اظهار خلوص و اظهار ارادت به امام علیه السّلام است.^۲ شیعه غیر از امام علیه السّلام چه دارد؟! امام را از ما بگیرند ما صفریم، صفر صفر هستیم! امام زمان را از شیعه بگیرند، برای شیعه چه می ماند؟ واقعاً چه می ماند؟ اگر احکام است، خب اهل تسنّن هم این احکام را دارند، حالا احکامشان فرق می کند؛ این وضو را از بالا می گیرند، آنها از پایین می گیرند. مگر ما این همه اختلاف در فقه شیعه نداریم؟! مگر نداریم؟! مگر این همه اختلاف در باب نجاسات و طهارات نداریم؟! راجع به مسائل اساسی در طهارات و نجاسات و ابواب مختلفه فقهی، یکی قائل به حرام است و یکی قائل به حرّیت؛ یکی قائل ... خب اهل تسنّن هم همین طور هستند.

اختلاف ما با اهل تسنّن، اختلاف بر سر رساله فقهیه و رساله احکام و توضیح المسائل نیست؛ اختلاف این است که ما می گوئیم: باید بالای سرمان امام معصوم باشد، آنها می گویند: نه، لازم نیست؛ و از تبعاتش این است که دیگر هر چیزی پیش می آید، هر چیزی دیگر ... ما می گوئیم: باید امیرالمؤمنین بالای سرمان باشد فقط، و الآن باید امام زمان علیه السّلام بالای سرمان باشد. بدون امام زمان، شیعه یعنی سنی! بدون امام زمان، شیعه یعنی پوچ و صفر، صفر صفر! این است مسئله ما مسئله شیعه این است.

حالا فرض کنید یکی به مهر نماز می خواند و یکی به قالی نماز می خواند، خب آن خیلی مسئله ای نیست. حالا ممکن است خیلی از ... در خود سنگ هم اختلاف باشد. در حرم حضرت ابا الفضل سلام الله علیه داشتم نماز می خواندم مَهر نبود و بر همان سنگ های مرمر نماز می خواندم. در آنجا شخصی از اهل علم آمد و گفت: آقا نماز به سنگ می خوانی! گفتم: چه اشکالی دارد؟! گفت: حرام است. گفتم: حرام است؟! از کجا درآوردید که حرام است؟ گفت: آقا این سنگ مرمر است. گفتم: خب باشد! سجده بر آن سنگ معدنی حرام است که از وجه الارضی خارج شده باشد؛ ولی اگر سنگ ... خاک رس هم جزء معدنیات است، سنگ خارا هم جزء معدنیات است، این طور نیست که سجده بر هر معدنی جایز نباشد. این سنگ وقتی که از وجه الارضی خارج نشده باشد، نماز بر آن اشکال ندارد هیچ اشکالی ندارد. یکی قائل به جواز است و یکی قائل به حرمت. حالا اهل تسنّن می گویند که ما روی فرش هم می توانیم نماز بخوانیم؛ این خیلی مسئله مهمی نیست. اختلاف ما با آنها بر اینکه آیا روی فرش می شود نماز خواند یا بر حصیر یا غیره، این یک حکم فقهی است و شاید آدم آنها را متوجّه کند. من در همین سفرها وقتی که خیلی از اینها را متوجّه می کردم، دیگر روی فرش نمی خواندند، با اینکه اهل تسنّن بودند.

مهم این است که ما پیرو ولایت هستیم ولی آنها این ولایت را قبول ندارند، و بدون ولایت انسان به

^۱ رجوع شود به ص ۵۳-۶۱

^۲ معاد شناسی، ج ۳، ص ۲۲۷؛ ج ۴، ص ۲۶۸.

جایی نمی‌رسد؛ این است مطلب! کسی که امام زمان را در صبح و ظهر و شام در درون خود احساس نکند و خود را در محضر او نبیند، عمر او هباءً منثورا است. اگر من امام زمان را احساس کنم، خود را در تحت انقیاد او درمی‌آورم؛ اگر احساس نکنم، افسارم به گردن خودم افتاده و هر کاری دلم می‌خواهد می‌کنم. کسی که امام زمان را بالای سر خودش نبیند دست به هر کاری می‌زند یا اینکه امام زمان را یک آدم معمولی بداند، مگر الآن نمی‌گویند؟! می‌گویند: «نه آقا! چه کسی می‌گوید امام علم غیب دارد؟ این حرف‌ها چیست؟ علم غیب فقط اختصاص به خدا دارد!» خب، امام زمان با چغندر فروش فرق می‌کند! اما اینجا بین این دو مسئله فرق نگذاشته‌اند التفات کردید!.

آثار اعتقاد به حضور و اشراف امام علیه السلام

من که امام علیه السلام را در نفس خود ببینم و در ضمیر خود مشاهده کنم و او را مشرف و بصیر نسبت به خود بدانم، دیگر نمی‌توانم هر غلطی بکنم و دیگر نمی‌توانم هر کاری انجام بدهم، یک خرده ترس و خوف پیدا می‌کنم. یک مسئله‌ای است اینجا است که دیگر احتیاج ندارم که مدام به این طرف و آن طرف بروم، مدام به زیارت بروم، مدام به جاهای دیگر سر بزنم و بخواهم امام را اینجا و آنجا پیدا بکنم؛ امام را در وجود خود می‌بینم و از خود به خود نزدیک‌تر و در کنار خود می‌بینم، با این دید و با این کیفیت که ایستاده و دارد به من نگاه می‌کند و چپ بروم یا راست، او مواظب است.^۱ فرض بکنید الآن در اینجا این وسیله دارد عکس ما را می‌گیرد و فیلم ما را برمی‌دارد، حالا اگر این وسیله اینجا نبود و من این ادراک را نداشتم، می‌گرفتم می‌خوابیدم؛ چون نه کسی از ما فیلمی برمی‌دارد و نه دستگاهی ما را تماشا می‌کند، نه رقیبی داریم و نه عتیدی، رقیب و عتید نداریم حالا که این دستگاه دارد نگاه می‌کند، من مواظب چه مطالبی را بگویم و چه مطالبی را نگویم و چطور صحبت کنم. دیده‌اید وقتی از بعضی‌ها می‌خواهند فیلم بردارند، چنان خودشان را درست می‌کنند و یک عکس می‌گذارند این طرف و دو تا کامپیوتر می‌گذارند آن طرف و پشت میز می‌نشینند؟! ها! چرا؟ حالا قبلاً که این طور نبود، می‌بیند عکسش می‌خواهد پخش شود، پس باید این طوری باشد. اینجا همه به خاطر یک دستگاه و یک فیلم ظاهری است که ما این قدر خودمان را گم می‌کنیم آقا! این قدر...

اما حالا اگر بباییم نگاه کنیم ولیّ عالم امکان، امام علیه السلام بالای سر ما حاضر و ناظر است از پلک چشمی که دارد می‌زند، این دستگاه افکار مرا نمی‌خواند، فقط صورت ظاهری مرا برمی‌دارد و این قدر من خودم را جلوی آن دوربین باخته‌ام؛ اما آنی که افکار و نفس مرا دارد می‌خواند و خیالات مرا قبل از اینکه پیدا بشود خوانده است! قبل از اینکه پیدا بشود! ما این موجود را فراموش کردیم و گذاشتیم کنار و انداختیم در جزایر

^۱ عنوان بصری، ج ۱، ص ۸۹.

خالدات، انگار نه انگار که خدا هم چنین وجودی را خلق کرده که یک همچنین تدبیر و اداره و ولایتی دارد. انگار نه انگار این معنا را اگر ما در خودمان... یک خرده بترسیم و نسبت به آینده خودمان نگران باشیم، حداقل به اندازه یک دوربین فیلم برداری روی امام زمان حساب می کنیم. آن وقت تفاوت نمی کند و کارهایمان فرق نمی کند؟! اگر به اندازه یک میکروفنی که صدا را ضبط می کند ما روی امام زمان حساب کنیم، یا نصف آن، آن وقت به نظر نمی رسد که در اعمال و رفتارمان این مسئله تفاوتی داشته باشد؟! خیلی فرق می کند!

خدا در همه جا هست، ولایت امام در همه جا هست. امام علیه السلام می گوید: این طرف و آن طرف نمی خواهد بروی، تو قدم به صدق جلو بگذار، آن وقت ببین دستگیری مرا ببین می بینی یا نمی بینی؟ به صدق بگذار نه به دروغ این مسئله مسئله خیلی مهمی است به صدق گذاشتن خیلی مهم است. انسان خودش را گول نزند و منافع دنیوی اش را بر منافع اخروی ترجیح ندهد و به خاطر خوش آمد گویی یک عده ای نسبت به مطالبش اغماض و صرف نظر نداشته باشد، مسئله خیلی فرق می کند.

این ولایت امام علیه السلام با انسان هست و انسان را دستگیری می کند. رفتن به این طرف و آن طرف ذهن را از جذب به ولایت و از توجه به ولایت منصرف به مظاهر می کند؛ منصرف... مظاهر چیست؟ همان کعبه که مردم می آیند و دور آن می گردند و لَیْکَ و لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ می گویند، حرم امام حسین که می آیند و دور می زنند، گریه می کنند، روضه می خوانند و زیارت می کنند، حرم امام رضا ببینید! درحالی که امام حسین همه جا هست، امام حسین در خانه ماست امام حسین همراه ما هست. امام رضا همراه ماست زیارات آنها را باید رفت! نه اینکه... اما نه اینکه انسان بخواد خدا را فقط در آنجاها پیدا بکند، این شرک است! اگر ما به مشهد برویم به این عنوان که امام رضا در آنجاست، این شرک است! امام رضا همه جا هست؛ ما امام رضا را محدود به قالب جسمانی کرده ایم و او را در یک قفس تن و قفس ظاهر و کثرت محبوس کرده ایم، درحالی که امام در قالب نمی گنجد، حقیقت امام در قالب نمی گنجد! بدن امام در آنجا هست، اما امام که آن بدن نیست، گرچه آن بدن هم بدن متبرک و طاهر و مطهر است؛ ولی ولایت امام را پذیرفتن یعنی: به جای اینکه تو پیش امام رضا بروی، امام رضا و امام زمان را بیاوری در خانه ات. این سلوک است و این راه الهی الله این طریق الهی است. آقای حداد به آن شخص می گفتند:

به جای اینکه این همه به این طرف و آن طرف بروی، آنها را بردار بیاور! چرا دائماً به این طرف و آن طرف می روی و خودت را مشغول می کنی؟!^۱

آن وقت در این رفت و آمدها دائماً چشم آدم در خیابان به این دکان و به آن دکان می رود و چشمش به افراد مختلف و اینها می افتد و وقتی برمی گردد خیلی هم چیز ندارد.

^۱ روح مجرد، ص ۶۷۲.

حکایتی عجیب از سفر زیارتی حاج آقا معین و کلام علامه طهرانی

یک قضیه عجیبی در اینجا الآن یادم آمد. مرحوم جدّ مادری ما - خدا رحمتش کند - مرد بسیار خوبی بود - همان شخصی که شما در صحبت مرحوم آقای حدّاد به ایشان اشاره داشتید - و از صلحا و عبّاد و فرد عالم، زاهد و بسیار دور از هوئی بود. ما از ایشان حکایاتی داریم و واقعاً مرد بسیار شایسته‌ای بود و خیلی زیاد هم به آقای حدّاد ارادت و محبّت داشت، خیلی زیاد. در سفری که ایشان در عتبات بودند و با ماشین - ظاهراً با دو، سه تا وسیله شخصی - به اتفاق بعضی از بستگان‌شان و بستگان ما برای زیارت حجّ می‌روند، در آنجا وسیله‌شان دچار حادثه می‌شود و از ناحیه سینه و اینها صدمه می‌بینند و ایشان را به مدینه می‌آورند و ظاهراً مدتی در همان بیمارستان مدینه بودند و موفق به ادامه حجّ نمی‌شوند و برمی‌گردند. وقتی که به ایران برگشتند، ما به اتفاق مرحوم آقا - رضوان الله علیه - رفته بودیم برای دیدن ایشان. خیلی حالت انکسار جالب و جاذب و خیلی حالت توجّهی در ایشان بود با اینکه حجّ انجام نداده بودند - یا من این‌طوری تصوّر می‌کنم، قطعاً حال ایشان حال مناسب حجّ نبوده، دقیقاً من از خصوصیات مطلب که آیا حجّ انجام دادند یا نائب گرفتند اطلاع ندارم؛ ولی حالشان مشخص بود که اصلاً حالشان مساعد برای حجّ و اینها نبود، زیرا قدری ناراحتی و شکستگی برایشان پیدا شده بود من یادم است وقتی که به منزل برگشتیم، مرحوم آقا به والدۀ ما می‌گفتند:

حاج آقا معین اگر ده سفر حجّ می‌رفت، به اندازه این سفر استفاده نمی‌کرد.^۱

التفات می‌کنید! این قضیه‌ای که برای ایشان اتفاق افتاد و موجب یک نوع توجّه و یک نوع لطافت روح و یک نوع تجرّد فی‌الجمله شده بود، حتّی اگر ده سفر حجّ می‌رفت، این قدر برایش مفید نبود. که این قضیه برایش... ببینید! به حج رفتن نیست، مهم این است که انسان چه بکند و در مقام تسلیم باشد، تا آنچه که رضای الهی است انجام دهد.

اویس قرنی، موخّد واقعی و متخّد نفسانی با رسول خدا

اویس قرن پیغمبر را ندید، خب از قافله بازماند؟! شما ببینید، بعد از عمری آمده پیش پیغمبر، خدا هم کاری انجام می‌دهد که بیاید در مدینه و پیغمبر را ببیند؛ خب کار خداست دیگر. همان روزی که می‌آید، پیغمبر از مدینه بیرون می‌روند. پیغمبر نمی‌دانستند که اویس می‌خواهد بیاید؟ می‌دانستند؛ چرا رفتند؟ چون به صلاحش نبوده؛ او باید بیاید و پیغمبر را ببیند و دلش بشکند و برگردد. آن چیزی که در این ندیدن گیرش می‌آید، بیش از آن چیزی است که پیغمبر را ببیند؛ لذا تا آخر عمر هم پیغمبر را ندید، ولی آن قدر با نفس پیغمبر متحد بود که وقتی در جنگ احد سنگ به دندان پیغمبر خورد و شکست، یک سنگ هم در یمن به همان دندان

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۱۱.

اویس خورد و شکست،^۱ آن قدر متحد است! این را می گویند موحد! آن خدایی که در مدینه است، همان خدا در یمن هم هست ولی آن خدا به او می گوید: بمان در اینجا و به جای دیدن پیغمبر، اطاعت مادرت را بکن! این مسئله عجیب است دیگر!^۲

غلبه التذاذ نفسانی بر جنبه ولایی، در بعضی از زیارات

این رفت و آمدها و مسافرت ها به اعتاب مقدسه و زیارات، گاهی اوقات بیش از آنچه که جنبه ولایی داشته باشد، جنبه التذاذ نفسانی دارد؛ انسان این مسئله را باید ملاحظه کند. مثلاً یک شخصی از دوستان مرحوم آقای حدّاد بود که خیلی به ایشان علاقه داشت ولی پدرش راضی نبود که به خدمت آقای حدّاد برسد، راضی نبود یا حداقل خیلی کم؛ ولی او می آمد و به زیارت آقای حدّاد می رسید و مورد خطاب و عتاب ایشان هم قرار می گرفت که تو وقتی پدرت راضی نبود برای چه آمدی؟ برای چه آمدی؟ این اولیا این طور هستند برای چه آمدی؟ تو باید در همان جا بمانی و اگر در آنجا بمانی، از من در اینجا بهره می ببری؛ حالا که آمدی در اینجا و پیش منی، بهره نمی ببری!^۳ این مسئله مورد توجه اولیا بوده است.

کلمات حضرت آقای حدّاد پیرامون وحدت وجود

سؤال: مرحوم علامه چند جمله مختصر از آقای حدّاد - رضوان الله علیهما - راجع به بحث وحدت وجود آورده اند که تعبیر آنها مختلف است، می فرمایند: «این مطلب، مطلبی است عالی و راقی که هر کس نمی تواند به ادراک آن برسد.»^۴ مثل ماجرای کسی که موقع وضو گرفتن به ایشان می گوید: «ای سید! این آب خداست، وضو خداست، جایی نیست که خدا نیست!»^۵

بعد در اواخر که در حرم حضرت زینب سلام الله علیها خدمتشان مشرف شده بودند، یکی از همراهان مرحوم حدّاد از ایشان راجع به مسئله توحید سؤال می کند و ایشان دست می گذارند روی مهر و می گویند: «این چیست؟» می گوید: تربت است. می گویند: «شما اسم تربت را رویش گذاشتید، اسم تربت را از رویش بردار، آن چیز که باقی می ماند خداست!» و بعد می فرمایند: «شما مسئله را پیچ می دهید و بغرنج می کنید، مسئله بسیار

^۱ تذکرة الأولیاء، قسم الأول، ص ۱۹.

^۲ جهت اطلاع بیشتر پیرامون احوال اویس قرنی رجوع شود به انوار الملکوت، ج ۲، ص ۲۶۳ - ۲۶۶؛ امام شناسی، ج ۱۲، ص ۴۵؛ سرّ الفتوح، ص ۳۷.

^۳ روح مجرد، ص ۶۷۲.

^۴ همان، ص ۵۴۶.

^۵ همان، ص ۷۰.

ساده و واضح است.^۱

حضرت علامه گزیده و گهرگونه نوشته‌اند، اگر امکانش باشد این دو مقوله را مقداری توضیح بفرمایید که برای امثال بنده هم یک مقدار قابل ادراک بشود.

بعضی‌ها اعتراض می‌کردند و به ایشان ایرادهایی هم می‌گرفتند و حضرت ایشان هم در یک جا می‌فرماید که: «من کی گفتم که این سگ خداست؟!» چون نوع کلمات هم یک مقدار با ذهنیات عامه نامأنوس است و بعضاً تلقی به اشتباه هم می‌شود؛ اگر ممکن است این مسئله را با شواهد بیشتری از مرحوم آقای حدّاد یا مرحوم آقا توضیح بفرمایید.

جواب: این مسئله دو جنبه فلسفی و عرفانی دارد، و برای رسیدن به این مطلب تا شخص نسبت به فلسفه متعالیه، مسئله حقیقت و اصالت وجود، و بساطت و اطلاق وجود، هم از نقطه نظر علمی و هم از نقطه نظر شهودی اشراف نداشته باشد، طبعاً نمی‌تواند به این مطلب و سؤالی که شما مطرح کردید برسد. ولی از باب اینکه سؤال فرمودید، من هم تا حدودی نسبت به این مطلب قدری توضیح می‌دهم. بگذریم از اینکه ایشان راجع به مطالب این کتاب فرمودند:

آنچه را که ما در این کتاب آوردیم چیزی بود که توانستیم بنویسیم؛ و اما آنچه را که ما از آقای حدّاد در ضمیر داریم، چند برابر این روح مجرد است که قابل نوشتن نیست.

این تازه چیزهایی است که نوشته‌اند و این همه سؤال برانگیخته است. طبعاً مطالعه‌کنندگان هر کتاب، افراد مختلفی هستند و شخص نویسنده برای افراد مختلف مطالبی را می‌نویسد، و آن کسی که نسبت به بعضی از مطالب اطلاع کافی دارد تا حدودی می‌تواند به مغزای مسئله برسد.

توجه به دو جنبه عقلی و شهودی در مسئله توحید پروردگار

مسئله توحید، یک مسئله‌ای است که از دو نقطه نظر باید مورد توجه قرار بگیرد؛ یکی از نقطه نظر علمی که فلاسفه با براهین علمی و با تأمل و به کار انداختن عقل، متصدی بیان این مطلب بودند؛^۲ و مسئله دوم از نقطه نظر شهودی است، که خود انسان سالک به واسطه تجرّد نفسانی که کم‌کم پیدا می‌کند، به هر مقدار که تجرّد و تقرّب او بیشتر می‌شود، به همان مقدار از خصوصیات و آثار و صفات توحید در او ظهور بیشتری پیدا می‌کند. و این امر هیچ تلازمی با مطالعه و تدریس و تدرّس و دراست ندارد، افرادی بودند که اهل درس و بحث نبودند، از جمله خود مرحوم آقای حدّاد که ایشان کتابی را مطالعه نکرده بودند، ولی به واسطه سلوک عملی و تجرّد نفس به مراتبی از توحید رسیدند که بزرگ‌ترین فلاسفه اسلامی ما هم از نقطه نظر عقلی به آن

^۱ همان، ص ۵۸۸.

^۲ الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، ج ۶، ص ۱۲، فی اثبات وجوده و الوصول الی معرفة ذاته.

مرتبه نرسیده‌اند. و این مسئله به واسطه همان وحدتی است که برای نفس در حقیقت توحید ظاهر می‌شود. فلاسفه مطالب توحیدی را با دلیل و برهان و صغری و کبرای منطقی می‌خواهند به دست بیاورند و به آن برسند. البته فلاسفه‌ای هم بودند که دارای سلوک نفسانی بودند، مثل مرحوم حاجی سبزواری، مرحوم حکیم نوری، شیخ اشراق و مولانا جلال‌الدین که از بزرگ‌ترین فلاسفه و عرفای اسلام بودند، و مانند محیی‌الدین عربی که به قول مرحوم علامه طباطبائی:

از صدر اسلام تا به حال کسی مثل محیی‌الدین نتوانسته است حقیقت توحید را بیان کند و به رشته تحریر دریاورد.^۱

اینها افرادی بودند که هم از نقطه نظر علمی صاحب مقامات عالی بودند علامه طباطبائی رضوان الله علیه، آخوند ملاحسینقلی همدانی، مرحوم قاضی، مرحوم آقا سید احمد کربلایی - که مناظرات ایشان با مرحوم آقا شیخ محمدحسین کمپانی به صورت کتاب درآمده است^۲ - و مرحوم علامه والد - رضوان الله علیه، و از نقطه نظر وصول به مرتبه عقلانی توحید به مرتبه کمال و تمام رسیده بودند؛ علاوه بر این، مرتبه شهود هم برای ایشان حاصل شده بود، و این مهم است آن مرتبه شهودی که برای خیلی از بزرگان حاصل نشده بود؛.

تفاوت مراتب شهود میان اولیای الهی

مراتب شهود متفاوت است؛ یعنی همان‌طوری که از نقطه نظر فلسفی، انسان در مراتب مختلفی از یقین و برهان علمی در انکشاف حقایق توحیدی و آثار عالم وجود و هستی به‌طور عام و مطلق است، همین‌طور از نقطه نظر شهود هم بین عرفا تفاوت بوده است. مثلاً ما می‌دیدیم مرحوم آقای حداد نسبت به بعضی از حالات محیی‌الدین - با آن مقامش - معترض بودند. یا اینکه در بین تلامذه بزرگان افراد مختلفی از این نقطه نظر وجود داشتند، مثلاً مرحوم قاضی تلامذه مختلفی داشتند که همه از بزرگان و اولیا بودند، از اخیار و صلحا بودند، همه از ارباب معرفت بودند؛ مرحوم آقا شیخ محمد تقی آملی^۳ و مرحوم علامه طباطبائی و اخوی بزرگوارشان^۴ - رحمة الله علیهم - که واقعاً از ستارگان درخشان عرفان و توحید بودند، مرحوم آقا سید حسن مسقطی اصفهانی^۵ و مرحوم آقا شیخ عباس هائف - رضوان الله علیهم - و بسیاری دیگر، که همه اینها افرادی بودند در

^۱ مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۹، ص ۱۹۴، تعلیقه؛ شرح مبسوط منظومه، ج ۱، ص ۲۳۹.

^۲ توحید علمی و عینی.

^۳ جهت اطلاع بر احوال مرحوم آملی - رضوان الله علیه - رجوع شود به مهرتابان، ص ۳۳۳؛ معاد شناسی، ج ۲، ص ۲۶۵.

^۴ جهت اطلاع بر احوال برادر مرحوم علامه طباطبائی رجوع شود به مهرتابان، ص ۳۹.

^۵ جهت اطلاع بر احوال مرحوم مسقطی - رضوان الله علیه - رجوع شود به روح مجرد، ص ۱۰۲ - ۱۰۶؛ توحید علمی و عینی، ص ۲۳۱.

تحت تربیت و توجّه این بزرگ؛ ولی ما به حالاتشان که نگاه می‌کنیم، می‌بینیم خود آنها هم دارای مراتب مختلفی بودند.^۱

جایگاه مرحوم حدّاد در مقایسه با مرحوم علامّه طباطبائی از منظر علامّه طهرانی

مرحوم آقا - رضوان الله علیه - می‌فرمودند: «علامّه طباطبائی کسی است که ملائکه بدون وضو اسم او را نمی‌برند.»^۲ التفات کردید! این کلام شوخی نیست؛ یعنی مسئله، مسئله شوخی نیست؛ ولی در مقام مقایسه با آقای حدّاد می‌فرمودند: «حدّاد چیز دیگر است!» ببینید یک فرد عادی این مطلب را نمی‌گوید، فردی می‌گوید که هم شاگرد علمی و عملی علامّه طباطبائی بوده و هم شاگرد آقای حدّاد بوده، و حالات هر دو را دیده و ادراک کرده است؛ از دور دستی بر آتش نداشته، از نزدیک آتش توحید را در هر دو مسّ و لمس کرده است. این قضیه و مسئله چیست؟ لِمَ قضیه کجاست که دو تعبیر فرق می‌کند؟

مثلاً تعبیری که من راجع به آقای قوچانی از ایشان شنیدم - که این مطلب را در کتاب اسرار ملکوت آورده‌ام - این بود که: «آقای شیخ عبّاس قوچانی فرد صادقی بوده است.»^۳ به همین مقدار. من از ایشان راجع به مراتب توحید آقای قوچانی چیزی نشنیدم، درحالی که خب بسیار مرد بزرگی بوده، ایشان وصی ظاهر مرحوم قاضی [بوده است] با آن جلالت قدر، مرحوم آشیخ عباس مرد بسیار بزرگی بوده است. ولی صحبت در مقام سنجش و مقایسه بین مراتب توحیدی و تجلّی توحید در افراد است که آن توحید به چه نحو است.

اختلاف مراتب انبیاء الهی

همین مطلب را شما در میان انبیاء هم می‌بینید، انبیاء دارای مراتب مختلف بودند؛ حضرت ابراهیم کجا و حضرت داود و سلیمان کجا، و آنهایی که به مقام صلوح رسیدند کجا و آنهایی که نرسیده‌اند کجا! آنچه که ما در انبیاء لازم داریم: عصمت در مقام تلقّی وحی و در مقام حفظ و در مقام بیان و ابلاغ است، این سه مطلب.^۴ اما اینکه آیا انبیاء در آن مراتب بالای ملکوت و لاهوت هم همه در یک مرتبه باشند و مدرکات آنها همه در یک سطح باشد، نه این طور نیست! انبیاء تفاوت داشتند؛ پیغمبر خاتم ما، تجلّی اسم اعظم پروردگار بوده، و انبیاء این طور نبودند، درحالتی که هم پیغمبر ما پیغمبر بود و هم سایر انبیائی که از مرسلین و دارای وحی و کتاب بودند.

^۱ جهت اطلاع بر احوال شاگردان مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - رجوع شود به مه‌رتابان، ص ۲۸ و ص ۳۷۲؛ مه‌رتابناک، ج ۱، ص ۸۵ - ۸۷.

^۲ حریم قدس، ص ۱۰۲.

^۳ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۵۰۱.

^۴ امام شناسی، ج ۱، ص ۱۰؛ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۷۰.

تبیین کلامی از مرحوم حدّاد: «شما اسم مهر را از او بردار، آن توحید است»

این مطلب در میان عرفا هم مسئله به همین کیفیت وجود دارد و نسبت به کیفیت و شناخت حقیقت توحید و تجرّد در میان آنها.

اینکه مرحوم حدّاد در حرم مطهر حضرت زینب سلام الله علیها فرمودند که: «شما اسم مهر را از او بردار، آن توحید است» این همان قاعده «بسیط الحقیقه کلُّ الأشياء» مرحوم صدر المتألهین است، و چیزی زائد بر آن نیست. یعنی حقیقت وجود وقتی که از عالم قدس و عالم بسیط خودش تنازل می‌کند و به قالب‌های مختلف درمی‌آید، الوان و اشکال و انواع مختلف به خود می‌گیرد؛ چه در عالم تجرّدات، عالم عقول، ملائکه و نفوس، و چه در عالم ماده و استعداد و عالم کون و فساد، که همه اینها مراتب مختلفه وجود است که در محدودیت ماهیت گرفتار شده و قالب پیدا کرده است؛ ما این محدودیت را برداریم، همان وجود در جای خودش باقی است.

یعنی وقتی که نظر به ماهیت بکنیم، بین این شیء و آن شیء اختلاف است. دوتا لیوان را فرض کنید که هر دو از یک جنس‌اند ولی چون یکی حدّ خاص به خودش را دارد و دیگری هم یک حد، هر دو از هم جدا هستند، و من یکی را در یک دستم می‌گیرم و دیگری را هم در دست دیگرم. حال اگر ما هر دو را در کوره ریختیم، هم این لیوان و هم آن را و هر دو آب شد، آن وقت باز هم دو لیوان است؟ نیست! ماهیتشان کجا رفت؟ ماهیت رفت دیگر. این مثال را برای تقریب به ذهن گفتم، اما مسئله وجود بالاتر از این است. اگر همان کارخانه باز آن مایع را در قالب ببرد، به محضی که در قالب برد دیگر با هم فرق می‌کند؛ همان مایع که اول یکی بود، حالا شد دوتا حالا شد سه تا حالا شد چهارتا. اگر دوباره اینها را در یک جا بریزیم می‌شود یک موجود.

این مسئله وجود و قالب‌ها، چه قالب مجردات و چه قالب مادیات - چون مجردات هم دارای ماهیت هستند، گرچه ماهیت آنها همان اشتداد و ضعف وجودی آنها است، نه قوالب زمانی و مکانی؛ آن زمان و مکان در تحقّق عینی و خارجی مادیات نقش دارد - تمام اینها حصّه‌های یک حقیقت واحد به نام وجود هستند که اصل آن حقیقت واحد، ذات پروردگار است. آن ذات پروردگار وقتی که به مقام احدیت.....

مقام احدیت، همان مقام هویت

مقام احدیت همان مقام هویت است. اینکه در بعضی از کتب، مقام احدیت را جدای از هویت کرده‌اند اشتباه است. مقام هویت همان مقام عماء و مقام لا اسم و لا رسم است و همان مقام لا حدّ و مقام اطلاق است که با هیچ اشاره‌ای نمی‌شود آنجا را اشاره کرد؛ چون هر اشاره‌ای یک مشارّیه دارد و همان مشارّیه او را محدود می‌کند. آن مقام، مقام هویت است که مقام ذات بحث و بسیط پروردگار است، که در اصطلاح اهل فلسفه به بسیط الحقیقه و فیض اقدس و مقام لفّ از او تعبیر می‌آوردند؛ نه فیض مقدّس که مقام

نشر است. فلاسفه قائل به تجرّد حقیقی وجود هستند؛ و هر چیزی را که در عالم، صورت عینی به خود می گیرد، وجود آن حقیقت نازلۀ همان وجود می دانند، نه چیز دیگر. پروردگار متعال برای خلقت اشیاء به داخل کیسه ای جدای از خودش دست نبرده تا وجودات خارجی انسان، حیوان، ملائکه و... را خلق کند؛ بلکه همان وجود خودش که در مقام احدیّت، لازمه ذات او یکتائیّت است - نه به عنوان وصف عارض بر او - آن حقیقت که یک حقیقت واحد است، وقتی به منصه ظهور بیاید، می شود ملک و انسان و

تمثیلی برای درک کیفیت نزول حقیقت وجود پروردگار در عالم

من برای شما نسبت به این مطلب که آقای حدّاد - رضوان الله علیه - اشاره کردند، یک مثال می زنم. الآن شما دست من را نگاه کنید! حقیقت دست من چیست؟ گوشت و پوست و استخوان است. شما می توانید شکل حقیقت دست من را برای من بیان کنید که این دست من به چه شکلی است؟ شما نمی توانید! شما می گوئید که: همین است این الآن با این کیفیتی است که مستقیم است و انگشتان من همه به هم چسبیده است؛ این دست نیست، این حدّی است که به دست خورده حدّ عرضی آمده به دست خورده و شما این دست را به این شکل می بینید. حالا من دستم را می بندم، باز هم این دست است، حالا باز می کنم، باز هم دست است؛ هیچ چیزی از خارج نیامد به این دست من اضافه بشود الآن فرض کنید دست من که چند سیر است، وقتی که می بندم بشود نیم کیلو، و وقتی که باز می کنم بشود دو سیر؟! نه، به اندازه یک گرم هم به وزن دست من اضافه نشده است. ممکن است بر اثر تغییر و تحولات به رنگ اضافه بشود، که خود آن هم از اعراض است. بنابراین اگر دست را بالا ببرم، دست است؛ پایین بیاورم، دست است؛ و به هر کیفیتی در آورم همه اینها دست است همین مسئله را...

و لذا اگر در اینجا بگوئید: چرا دست شما این طوری است؟ چرا مشت است؟ می گویم: نه خیر، شما نگاه به مشت می کنید، پس مشت می بینید؛ نگاهت را از این مشت بودن بردار، فقط دست می بینی درست!؛ نگاهت را از این حدّ بردار، انتساب به من را می بینی. اگر دست من در اینجا باشد آیا شما می روید پا بگذارید و بگوئید که: یک مُشت است؟ خیر، زیرا گرچه در اینجا دست من به صورت مشت است ولی انتساب به من دارد و به خاطر این انتساب، شما پایتان را روی آن نمی گذارید.

آنچه که در عالم وجود مظاهر حضرت حق است، محدودیتهایی است که به آن وجود خورده است. خدا از خارج چیزی نیآورده، هر چه هست در درون خودش است؛ پس همه اینها ظهورات پروردگار است که به این مظاهر جلوه کرده است.

آقای حدّاد می فرمایند که تا وقتی تو به مُهر نگاه می کنی که گرد است و خاک است و این خصوصیت را دارد، اسمش مهر است - مهر سیّد الشّهدا را باید ببوسیم و بر آن سجده کنیم و روی چشممان بگذاریم، و اگر

می بینیم روی زمین افتاده برداریم و بالا بگذاریم و نسبت به آن احترام قائل بشویم و آن خصوصیتی را که در فقه راجع به آن اشیاء مطهره و مقدسه در لوازم و احتراماتی که لازم است در فقه هم بیان شده - ولی همین که شما آن نظره ماهیتی را از این بردارید، آن می شود چی؟ می شود وجود، دیگر آن با این فرقی نمی کند؛ وجود هم چیست؟ وجود هم خداست. درست شد! این همان مطلبی است که ایشان در آنجا فرمودند.

مرحوم حدّاد چگونه به این درک رسیده است؟

و اما آیا رسیدن به این نکته به این آسانی برای انسان پیدا می شود یا نه؟ اینجا دیگر دم شتر باید به زمین برسد، انسان بیچارگی ها باید بکشد، ریاضات باید بکشد، برنامه ها را باید انجام بدهد، دستورها را باید انجام بدهد، از دنیا باید بگذرد، از نفس و نفسانیات باید بگذرد، همت عالی و اراده ای متین باید داشته باشد و آنچه را که گفتند باید انجام بدهد تا کم کم کم این حقیقت برای او به صورت عینی در نفس به وجود بیاید. پس اینکه آقای حدّاد فرمودند: «به این راحتی برای شخصی پیدا نمی شود!» یعنی حقیقت عینی آن است؛ و اینکه الآن آقای حدّاد دارد می گوید: «اسم مهر را از این بردار، او است!» راحت به اینجا نرسیده است.

مولانا در آن اشعارش چه می فرماید: خدا رحمت کند، نور الله مَصْجَعَه. من به رفقا می گویم: اگر ما این مثنوی را نداشتیم، واقعاً چه کار می کردیم؟ چه مطلبی است که این بزرگ در این کتابش فروگذار نکرده است!

:

روستایی گاو در آخور ببست *** شیر، گاو خور و بر جایش نشست^۱

بعد همین طور می آید بیان می کند تا اینکه می فرماید: اگر این آتش و این حقیقت برای افراد روشن می شد، یک لحظه نمی توانستند دوام بیاورند، اصلاً یک لحظه نمی توانستند تحمل کنند!

آقای حدّادی که الآن به این راحتی می گوید: «اسم را از او بردار و مسمی را ببین! حدّ را از او بردار و حقیقت را ببین! ماهیت را از او بردار و وجود را ببین!» خون دل ها خورده تا به اینجا و به این ادراک رسیده است. او که فلسفه صدرالمتألهین را نخوانده، آن که دیگر مشارق و شوارق اینها را نخوانده؛ چه بر سر او آمده و چه تغییر و تحولاتی در نفس او به وجود آمده است که آمده حقیقتی را بالعیان دارد مشاهده می کند که بزرگ ترین از فلاسفه ما از ادراک واقع آن حقیقت عاجز بودند؟! این همان معنایی است که ایشان می گویند مشکل است. مشکل بودن یعنی قضیه با درس و مطالعات و این امور درست نمی شود؛ این سلوک عملی می خواهد رنج می خواهد تعب و رسیدن به آن مطالب می خواهد.

^۱ مثنوی معنوی، دفتر دوم، بخش چهاردهم.

اهتمام مرحوم حدّاد نسبت به مسئله کتمان سرّ

سؤال: در ماجرای اتفاقاتی که بعد از مرحوم آیه الله انصاری پیش آمد، مرحوم علامه می فرمایند: «دلیل اینکه برخی از افراد حاضر نبودند به آقای حدّاد مراجعه کنند این بود که ایشان خداوند را بدون زر و زیور و پیرایه معرفی می کند.»^۱ یعنی معرفی حضرت حق چگونه بوده است؟ بعد حضرت علامه به این آیه استناد می کنند: ﴿وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ ۖ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾.^۲ و دو سه سؤال دیگر که به شکل کلیدی آمده است، ولی شرح داده نشده است؛ لذا این مطلب را توضیح دهید و یک مقدار بسط بفرمایید.^۳

جواب: بله، مرحوم آقای حدّاد در صحبت های خودشان خیلی صریح بودند و اهل مماشات نبودند، گرچه نسبت به آن حقایق عالیّه توحیدی اهل کتمان بودند و آنها را با کسی در میان نمی گذاشتند و مطالب را بیان نمی کردند، مگر با اهلش مثل مرحوم آقا و بعضی از افراد دیگر. من در مجالسی که خدمت ایشان مشرف بودم، احساس می کردم که ایشان هر مطلبی را نمی گویند، و درجات افراد را در کیفیت تلقی حقایق توحیدی خیلی رعایت می کردند؛ و خود ایشان هم به مرحوم آقا و بقیّه توصیه می کردند که انسان هر مطلبی را نمی تواند بگوید. در بعضی از اوقات که صلاح بود ما بعضی از اسرار را بفهمیم، گاهی اسراری از ایشان تراوش می کرد و ما متوجّه می شدیم که مطلب از چه قرار است.

مثلاً بعد از سفر حج که سنّ من در آن موقع حدود هفده سال بود، ما به کربلا آمده بودیم، در همان شب اوّل که من با اخوی بزرگ تر از خودمان خوابیده بودیم، نیمه های شب از خواب بیدار شدم، ولی در همان رختخواب بودم و بلند نشدم؛ دیدم مرحوم آقا و آقای حدّاد بیدارند، چراغ روشن نیست و اتاق تاریک است، و دارند با هم صحبت می کنند، و تا اذان صبح هم با هم حرف می زدند و معمولاً وضعیّت آنها هر شب همین طور بود. من در صحبت هایی که راجع به اسرار حج با هم می کردند، مطالبی متوجّه شدم. از جمله اینکه قبر حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها کجاست؛ من متوجّه شدم و تا حالا هم به کسی نگفتم، چون این مطلب سرّ است و اگر قرار بود خودشان مطرح می کردند یا با اشاراتی بیان می کردند. و همین طور راجع به بعضی از مطالبی که باید می فهمیدیم، طبعاً خود ایشان تصرّفاتی داشتند؛ و مطالبی را هم که نباید می فهمیدیم، دیگر خوابمان می برد یا اینکه وضعیّت های دیگری بود.

^۱ روح مجرد، ص ۵۸.

^۲ سوره زمر (۳۹) آیه ۴۵.

^۳ جهت اطلاع بیشتر پیرامون وقایع بعد فوت مرحوم آیه الله انصاری همدانی و استشهد مرحوم علامه طهرانی به این آیه شریفه رجوع شود به روح مجرد، ص ۳۷ - ۶۰.

علی کلّ حال، ایشان خیلی نسبت به مسئله کتمان سرّ خیلی ایشان سعی بلیغ داشتند، و خود ایشان فرمودند:

«من یک جا افشای سرّ کردم و تا به حال هم به آن مبتلا شده‌ام.»^۱

محوریت سخنان و مجالس بزرگان و اولیاء بر مدار توحید

دستور مرحوم قاضی و بزرگان و سایر اولیا نسبت به این مطلب به همین کیفیت بوده است، ولی صحبت و مجالس ایشان، مجالس مجالس توحیدی بوده است؛ یعنی محور صحبت‌های ایشان بر توحید بوده است. دیده‌اید بعضی‌ها حرف از مسائل دیگر می‌زنند مثلاً طیّ الارض، علم غیب و ظهور امام زمان، و خیلی از جاها این‌گونه است؛ ایشان اصلاً اهل این حرف‌ها نبودند که امام زمان کی ظهور می‌کند.

نقد جدّی به تعیین وقت برای ظهور امام زمان

می‌توانم بگویم افرادی که می‌گویند امام زمان کی ظهور می‌کنند، صد در صد اشتباه می‌کنند؛ بنده با خیلی از این افراد بوده‌ام و خلاف صحبت‌هایشان را به رأی‌العین دیده‌ام. این یک مسئله است آن اولیای الهی که نسبت به حقایق قبل از مثال اطلاع دارند، چیزی نمی‌گویند؛ آنها می‌گویند که این مطالب را می‌گویند، اطلاع ندارند. بنابراین اصلاً صحبت کردن در این مطالب، اشتباه است. وانگهی، حالا من بدانم امام زمان سال دیگر ظهور می‌کند یا که ظهور نمی‌کند، به چه درد من می‌خورد؟

بنده باید عبد مطیع او باشم و در مقام اطاعت باشم و آنچه را به نظر من می‌رسد که مورد رضای اوست تحصیل کنم، حالا اگر حضرت ظهور کرد، کرد؛ نکرد هم نکرد؛ چطور اینکه خیلی از بزرگان فوت کردند و ظهور حضرت را ادراک نکردند. حالا بنده بنشینم و در صحبت‌ها بگویم: اگر فلان جنگ بشود، مقدمه ظهور است و اگر فلان کشور با فلان کشور چه کند، مقدمه ظهور است؛ و تمام اینها هم دروغ از آب دربیاید! و بعد برای اینکه مسئله خراب نشود، بداء خدا را پیش بکشیم، که این بداء هم در این گونه موارد کلمه خیلی پر استفاده‌ای است، که هر کس در هر جا کم می‌آورد، فوراً قضیه بداء را پیش می‌کشد. نه آقا جان! بداء نشده است، تو نمی‌فهمی! چرا بی‌خود بداء را جلو می‌کشی؟! نه امام زمان هم می‌داند، خدا هم می‌داند، وقتش را هم می‌دانند، تو نمی‌دانی؛ بی‌خود مردم را با این حرف‌ها گول زن! بلند شو برو به جای این حرف‌ها، دین یاد مردم بده، تربیت یاد مردم بده، ادب و صدق یاد مردم بده! امام زمان سر وقتش ظهور می‌کند.

فرق نگذاشتن بین غیبت و ظهور در مسلک عرفانی

به من چه ارتباطی دارد امام زمان کی ظهور می‌کند؟ من باید منتظر ظهور حضرت باشم، خودم را اصلاح

^۱ روح مجرد، ص ۴۶۲.

کنم و قابلیت برای ادراک ظهور حضرت را پیدا کنم؛ اگر این معنا محقق شد، طبق روایت امام باقر علیه السلام دیگر ظهور و غیر ظهور برای ما فرقی نمی‌کند؛ اگر این معنا محقق نشد، [ظهور حضرت هم دیگر ما را بالا نمی‌برد!] پیغمبر بالاتر است یا امام زمان؟ آنهایی که پیغمبر را دیدند، بعد از فوت پیغمبر چه شدند؟ امام زمان که دیگر بالاتر از پیغمبر نیست چی شد. **«ارْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ إِلَّا ثَلَاثًا، إِلَّا أَرْبَعَ، إِلَّا خَمْسًا»**^۱ سه نفر، چهار نفر یا پنج نفر بعد از پیغمبر باقی ماندند و دنبال ولایت رفتند. آنهایی که برای آب وضوی پیغمبر سبقت می‌گرفتند و بر سرشان می‌کشیدند،^۲ همان‌هایی بودند که پشت سر ابوبکر به نماز ایستادند، همان‌هایی بودند که آمدند و بر در خانه دختر پیغمبر زدند و او را تکه تکه کردند! همین‌ها بودند!

دیدن امام که شرط نیست، دیدن امام که انسان را بالا نمی‌برد تربیت نمی‌کند؛ متابعت از امام علیه السلام است، و امام علیه السلام غیبت و حضور ندارد. توحید و عرفان این است! عرفان می‌گوید: نباید بین غیبت و بین حضور و ظهور امام زمان فرق بگذاری!^۳ این فرق گذاشتن برای عوام است و این حرف‌ها، حرف‌های عوامانه است؛ افرادی که فقط می‌خواهند مجالسشان به ذکر حکایات شیرین و کلمات بزرگان و مطالبی که با احساسات و قوای متخیله ما تناسب دارد بگذرد، طی‌الأرض، فلان و از این مسائل و اینکه فلان کس در راه به خربزه میل پیدا کرد و یک‌دفعه برایش یک خربزه سبز شد، یا فلان کس در راه گرسنه‌اش شد و فلان غذا را طلب کرد و ناگهان جلوی آن غذا حاضر شد.

چرا نفس ما با حقائق توحیدی انس ندارد؟

من باب مثال اگر الآن یک نفر در همین قم بلند شود بیاید و بخواهد از این مطالب بگوید، از اصفهان و شیراز و آن طرف ایران همه می‌آیند و یک جمعیت ده میلیونی در قم تشکیل می‌شود؛ اگر قرار باشد مطالب از اینها باشد علم غیب و طی‌الارض و... اما اگر مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - منبر برود و بخواهد یک حقیقت توحیدی را در ده جلسه بیان کند، اگر صد نفر پای صحبتش بروند! اگر صد نفر بودند... و به غیر از عده‌ای از فضلا و علمائی آنهایی که به دردشان می‌خورد چرا؟ چون مردم با حقایق توحیدی انس ندارند و می‌خواهند چیز ظاهر و حکایت بشنوند، اگر الآن یک منبری یک ساعت برود منبر و دو حکایت بگوید، همه کسانی که نشسته‌اند شروع می‌کنند به خرّ و پف کردن؛ اما تا شروع کند به بیان حکایت، همه چشم‌ها باز

^۱ الاختصاص، ص ۶.

^۲ صحیح بخاری، کتاب الوضوء، باب ۴۱: باب استعمال فضل وضوء الناس؛ باب ۷۴: باب البزاق و المخاط و نحوه فی الثواب.

^۳ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به روح مجرد، ص ۵۱۳؛ امام شناسی، ج ۲، ص ۱۷۶؛ ج ۵، ص ۱۸۰؛ افق وحی، ص ۱۲۳ - ۱۲۵؛ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۱۳ - ۲۳۸؛ سرفوتوح، ص ۶۹؛ مهرفروزان، ص ۱۰۷؛ عنوان بصری، ج ۱، ص ۷۲ و ۹۰ و ۱۰۵ - ۱۱۵.

می‌شود! التفات کردید! این برای عالم تخیلاتی است که ما در آن هستیم، ما همراه با تخیلات و احساسات هستیم نیست با حقایق و مسائل توحیدی خیلی اُنس نداریم، نفس ما نسبت به آن حقایق احساس قرب نمی‌کند، بلکه با مسائل و مطالب ملموس غیر عادی - نه عادی - احساس قرب می‌کند؛ مثلاً فلان کس از قم با طی‌الأرض در عرض پنج دقیقه به طهران رفت، همه تعجب می‌کنیم، عجب! چطور؟! اما اگر بگوییم: فلان کس سوار اتوبوس شد ...

قضیه‌ای هست که حالا برای خنده هم بد نیست. من یک دفعه جایی رفتم که از همین صحبت‌ها و مطالب بود و بعضی از افرادی که در آنجا بودند، اهل همین مطالب بودند و شاید در میان آنها بعضی از اهل طی‌الأرض هم بودند. خلاصه صحبت از این مطالب شد و من گفتم: «تا به حال کسی از شما طی‌السّماء داشته است؟» گفتند: نه، نداشتیم. گفتم: «من کسی را می‌شناسم که طی‌السّماء هم دارد.» خیلی تعجب کردند. گفتم: «من خودم در بعضی از اوقات برایم طی‌السّماء حاصل می‌شود!» ناگهان همه اذهان متوجه من شد. گفتند: مثلاً از اینجا تا مشهد را شما به چه نحو می‌روید؟ گفتم: «یک ساعت و ده دقیقه تا یک ساعت و ربع طول می‌کشد.» منظور من را نفهمیدند. گفتم: «با طیاره که می‌روم تقریباً حدود یک ساعت و ده دقیقه طول می‌کشد!»

هیچ فرقی بین طی‌السّماء بنده با طی‌الأرضی که آن شخص در پنج دقیقه تا مشهد می‌کند، نیست. تمام اینها تخیلات و توهمات است. خود آن بزرگان هم دستور طی‌الأرض داشتند و به بنده هم دستور طی‌الأرض داده بودند، حتی یک روز هم بنده عمل نکردم التفات کردید! آنچه که ما در روش بزرگان و عرفا دیدیم - که البته ما غلط می‌کنیم ادعای عرفان بکنیم - این نبوده است، مگر در یک موارد اضطراری که مجاز بودند.

عارف که به دنبال طی‌الأرض نیست عارف که به دنبال علوم غیر عادی نیست.^۱ در سفری که بعد از حج به کربلا مشرف شده بودیم، توفیقی پیدا کردیم که با مرحوم آقا و اخوی مان و یکی از شاگردان آقای حدّاد، سه روز به سامراء مشرف شدیم و خیلی آن سفر برای من خیلی عجیب بود و خیلی جاذب و جالب بود و هنوز خاطراتش در من زنده است. یک روز آمدیم بیرون به اتفاق همان شاگرد مرحوم آقای حدّاد که برویم ما یحیاج بخیریم در همان مسافرخانه‌ای بودیم که مرحوم آقای بروجردی - رحمة الله علیه - برای زواری ایرانی در سامراء ساخته بودند. آنجا وسایل و کاسه و بشقاب و از این چیزها می‌دادند و ما غذایمان را خودمان درست می‌کردیم؛ ما مجرد بودیم دیگر! پدرمان و اخوی و ما و آن شاگرد، آن شخص خیلی به بنده علاقه داشت و ما می‌رفتیم سبزی و ... می‌خریدیم و آبگوشت یا غذای دیگری درست می‌کردیم. همین که آمدیم بیرون گفت: «فلانی می‌آیی الان برویم مکه و برگردیم؟» گفتیم: «بابا دست از سر ما بردار!» گفت: «نه، می‌رویم و برمی‌گردیم و به

^۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون خودداری اولیای الهی از بروز کرامات و خوارق عادت رجوع شود به روح مجرد، ص ۵۸۵؛ افق وحی، ص ۲۱۵؛ مهر فروزان، ص ۱۰۹؛ مهر تابناک، ج ۱، ص ۱۹۹؛ آیین رستگاری، ص ۵۹ - ۶۷؛ حریم قدس، ص ۳۶.

هیچ کسی هم نمی‌گوییم.» گفتیم: «می‌دانی چیست؟ مخلصیت هستیم، اول برو از بابایم اجازه بگیر، بعد تا کوه قاف هم خواستی من به دنبالت می‌آیم.» خلاصه گفت: «نترس! بیا برویم.» گفتیم: «ما این حرف‌ها هیچ به کتمان نمی‌رود، اول می‌روی به پدرمان می‌گویی: آقا! من می‌خواهم فلانی را آنجا ببرم!...» خلاصه قبول نکردیم. آن شخص از افرادی بود که اهل این حرف‌ها بود اینها چیه!!

حالا فرض کنید این طوری می‌رفتیم مگه، چه می‌شد؟ چه ثمری؟ این‌گونه رفتن، یا با ماشین یا با پیاده رفتن - الآن دو سه ساعته پیاده می‌رود - چه تفاوتی می‌کند؟! عرفا ما را به این سمت سوق می‌دادند.

رونق بازار مکاشفه، طی الارض، رمل، جفر و... میان اهل ظاهر

اما اهل ظاهر دنبال این هستند که چه کسی طی الارض دارد، آن شخص چه کار کرده است؟! آن دیگری از قبر درآمده و ظهور حضرت را تعیین کرده است، و آن دیگری مکاشفه کرده و گفته است: ظهور حضرت در فلان سال است! آن یکی رمل و جفر داشته و گفته است: هزار و چهارصد و شانزده؛ که الآن ده سال هم گذشته و هیچ خبری از ظهور حضرت نشده است! از این حرفها؛ لذا شما می‌بینید بازار این‌گونه مطالب خیلی رونق دارد، ولی بازار عرفان آقای حداد دو نفر یا سه نفر هستند کسی نمی‌آید؛ چون مردم در احساسات و تخیلات و توهمات هستند آن مطالبی را می‌پذیرند که به عالم خیال آنها نزدیک باشد و به دنبال آن می‌روند، اما اگر آقای حداد بیايد بنشیند یک مطلب و حقیقت توحیدی را باز کند - مثلاً همین که می‌گوید: «اسم این مهر را از آن بردار، می‌شود خدا!» - بیايد باز کند می‌بینیم ده دقیقه‌ای که گذشت یک دفعه حالت چرت و خواب و کسالت عارض می‌شود و می‌گویند: بابا بس است دیگر! مسئله را فهمیدیم.

افرادی که بعد از مرحوم آقای انصاری به دو دسته تقسیم شدند، اینها همین افراد بودند، خُب بنده خودم با اینها بودم؛ افرادی که حشر و نشرشان این بود که دور هم جمع شوند و یک مطلب ولایی نقل شود و یک روضه و ذکر توسلی هم شود و یک طی الارض و اطلاع بر نفسی مطرح بشود. سؤالاتی که در آنجا از بعضی‌ها مطرح می‌شد معمولاً این بود که: حاج آقا زمان وفات ما کی هست؟

- اگر فلان شخص با اسب سفید آمد و شما را سوار کرد و رفت، آن موقع زمان وفات شماست، از این

گونه مطالب!

- حاج آقا چه دوايي برای فلان مرض است؟

- فلان گیاه را بخور.

مطالب آنها در این محدوده دور می‌زد التفات می‌کنید! آقای حداد، اهل این حرف‌ها نیست! اسب سفید چیست؟! الاغ سیاه چیست؟! این حرف‌ها چیست؟ ایشان یک لحظه عمرش را به این حرف‌ها نمی‌گذرانند. و صحبت در این امور را بطلان عمر و بطالت به حساب می‌آورد. نه خودش و نه در مجالس با شاگردانش ابداً

این حرف‌ها نبود؛ فقط توحید محض بود! و طبعاً آنها هم نسبت به این مطالب چندان رغبتی نداشتند، مضافاً به اینکه ممکن بود در بعضی از صحبت‌ها، یک مطالبی مطرح شود که از حیطة ظرفیت آنها خارج باشد و آنها نسبت به آن مسئله نتوانند تحمّلی داشته باشند.

تفسیر «یا مُمْتَحَنَةُ امْتَحَنَكَ اللهُ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ»

سؤال: در دیداری که حضرت آقای حدّاد از ایران داشتند و به همدان هم تشریف برده بودند، مرحوم آقا قاضیه‌ای در پارورقی ذکر فرموده‌اند که مرحوم آقای تالّهی تقاضای تفسیر فرازی از زیارت حضرت صدیقه طاهره: «السَّلامُ عَلَیْکَ یا مُمْتَحَنَةُ امْتَحَنَكَ اللهُ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ، فوجدی لِمَا امْتَحَنَکِ صابرة!»^۱ را بیان کردند و حضرت آقای حدّاد جوابی مجمل و نه چندان مفصّل دادند که موجب بهجت آقای تالّهی و سایر حاضرین شده بود، و جواب را به همین جا خاتمه داده بودند.^۲ اگر شمه‌ای از توضیحی که آقای حدّاد دادند بیان شود، خیلی خوب است.

جواب: البته در جلسه قبل بنده عرض کردم که در آن زمان، من توفیق ادراک مطالب ایشان را آن‌چنان‌که باید و شاید نداشتم، گرچه بسته و گریخته هنوز مطالبی از ایشان در ذهن دارم - چون سنّ در آن موقع حدود دوازده سال بود - و لیکن به مقتضای سنّ ما، در آن سفری که ایشان تشریف آورده بودند استفاده‌ای از ایشان نکردیم. لذا اینکه ایشان در آن مجلس چه گفتند، بنده چیزی در نظر نیست. اما برحسب فهم قاصر خودم تا حدودی که ذهن قاصرمان نسبت به این مسئله رسیده است، خدمتتان عرض می‌کنم.

حضور عینی حقایق عالم وجود در مرتبه علم عنایی حق

قبل از خلقت عینی و خارجی اشیاء و مخلوقات در عالم خارج، در آن عالم علم ربوبی که همان عالم علم عنایی حق است، تمام صور خارجی اشیاء به نحو عینی حضور داشته‌اند.

مطلبی است که بعضی از فلاسفه و افراد تصوّرشان بر این است که: قبل از خلقت این عالم، صورت اشیاء در علم عنایی حق بوده است، نه وجود خارجی آنها؛ وجود خارجی احتیاج به تحقّق زمان دارد. من باب مثال، رسول اکرم که در حدود بیش از هزار و چهارصد سال پیش به دنیا آمدند، یک صورت منقوشی از آن حضرت در علم عنایی حق بوده است که آن صورت بعد از گذشت مرور ایّام و دهور در این وقت خاص، صورت عینی و خارجی به خود می‌گیرد.

و لکن به نظر می‌رسد که مطلب قدری از این دقیق‌تر و عمیق‌تر باشد و آن اینکه: حقیقت ما که همان

^۱ بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۲۱۳؛ مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۷۱۱.

^۲ روح مجرد، ص ۱۵۵.

وجود نفسی ما است، آن حقیقت قبل از خلقت جسمانی و بدن عنصری و مادی ما، در علم حق وجود داشته است، یعنی به نفس ارادهٔ تکوینیّه و کُن وجودیّه حقّ متعال نسبت به هر موجودی، وجود او خلق می‌شود، گرچه از نقطهٔ نظر خارج احتیاج به مرور زمان و ایّام و سنوات دارد.

لذا ما صورت واقعی اشیاء را درک می‌کنیم بدون اینکه هنوز وجود خارجی آنها باشد؛ مثلاً افرادی که در خواب یا مکاشفه می‌بینند که قضیه‌ای یک هفته یا یک سال دیگر اتفاق می‌افتد، خب اینکه الآن خواب می‌بیند فلان قضیه اتفاق می‌افتد آیا صورت آن را می‌بینند یا واقعیّت آن را؟ الآن این دستگاه صورت ما را دارد ضبط می‌کند و شما هم بعداً این دستگاه را می‌برید در منزل خودتان و به یک جهازی متّصل می‌کنید و همین صورت ما را می‌بینید. این صورت ما را شما می‌بینید واقعیّتش همین است که الآن ما در خدمت شما هستیم؛ این واقعیّت است. یک صورتی از این در این دستگاه ضبط می‌شود و بعداً شما این صورت را هر جا که بخواهید می‌توانید ببینید، هم در ماشین می‌توانید تماشا کنید و هم در منزلتان؛ درحالتی که حقیقت این صورت یک حقیقت بیشتر نیست و آن همین است که در اینجا بوده است و این حقیقت در دستگاه نمی‌رود، فقط شکل و شمایل و شبی از این نقش پیدا می‌کند. حالا صحبت در این است که آنچه را ما در خواب می‌بینیم یا ارباب مکاشفات وقایعی را می‌بینند که در خارج انجام می‌شود، یا قضیه‌ای که در فلان جا الآن هست، فلان شخص الآن در خیابان دارد حرکت می‌کند و این شخص در منزل نشسته و او را می‌بیند، آیا صورتی از او می‌بیند یا واقعاً خود او را می‌بیند؟ واقعاً خودش را می‌بیند، اما او که در اطاق و یا در منزل نیست؛ پس این شخص چه چیزی را دیده است؟ داریم می‌رسیم به مطلب ها! من باب مثال، من در خواب می‌بینم که فردا در خیابان فلان رفیقم را خواهم دید و با او برخورد می‌کنم، فردا که می‌شود و می‌روم در خیابان - هنوز آن خواب انجام نشده و اتفاق نیفتاده است - یک مرتبه می‌بینم رفیقم آمد و همان مطالبی که دیشب در خواب دیدم بین ما و ایشان ردّ و بدل می‌شود؛ من در خواب فقط صورت و عکسی دیده‌ام یا همان واقعیّت را دیده‌ام؟ آن موقعی که من دارم خواب می‌بینم نسبت به آن حالت چه احساسی دارم؟ آیا احساسم این است که... شما الآن فرض بکنید که در منزل این فیلم را می‌گذارید و تماشا می‌کنید؟ همان احساسی را دارید که در اینجا دارید، نه، احساستان فرق می‌کند! الآن یک احساس واقعیّت برای شما هست، اما در منزل احساس می‌کنید که فیلم در دستگاه گذاشتید و عکس تماشا می‌کنید، احساستان احساس واقع نیست، یک احساس صورت است؛ ولی در خواب و در مکاشفه این طور نیست.

کیفیت احاطه امام علیه السّلام نسبت به وقایع عالم هستی

آن علم غیبی که امام علیه السّلام دارد، چه علم غیبی است؟ امام علیه السّلام می‌گوید حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام در مسجد کوفه نشسته بودند و با اصحاب صحبت می‌کردند. یکی از آن اصحاب

اسمش را فراموش کردم خیلی نسبت به حضرت احساس محبت می کرد. حضرت یک مرتبه شروع کردند راجع به قضیه سیدالشهداء و حرکت لشکر از کوفه به سمت کربلا و این مسائل را بیان کردن. آن شخص خیلی تعجب کرد و گفت: عجیب! یک هم چنین وقایعی اتفاق خواهد افتاد؟

حضرت فرمودند:

«بله، و عجیب تر اینکه خود تو حامل یک لواء هستی که همراه با این لشکر از این در مسجد کوفه خارج می شوی و به جنگ فرزندم حسین می روی!»

گفت: یا علی! من این کار را می کنم؟

حضرت فرمودند:

«بله، تو این کار را می کنی!»

گفت: خدا نیاورد آن روز را!

حضرت می گویند:

«می خواهد آن را بیاورد، می خواهد نیاورد؛ ولی من دارم می بینم.»^۱

حالا امیرالمؤمنین که دارد این منظره را می بیند، چه چیزی را دارد می بیند؟ همین طور هم انجام می شود دیگر! همان واقعیّت هم بدون یک سر سوزن تفاوت، انجام می شود، همان طوری که خود حضرت الآن با این افراد دارد صحبت می کند؛ این که واقعیّت است دیگر!

الآن من در خدمت شما هستم و یکی یکی شما را می بینم، شما هم همه ما را می بینید؛ و خطا که در اینجا معنا ندارد. حالا فرض کنید همین مطلب را شما در خواب ببینید، امام علیه السّلام همین مطلب را در غیب در قبل از سی سال، قبل از بیست سال حضرت دارد بیان کند. مثلاً پیغمبر همین قضیه را در سال های آخر عمر خود در مدینه دید؛ در آن قضیه معروف که در منزل حضرت صدیقه کبری نشسته بودند و جبرائیل آمد و حضرت را به کربلا برد و حضرت برگشتند لباسشان غبارآلود بود حضرت گریه می کردند و آن مسائل را متذکر می شدند و فرمودند: «الآن رفتم در کربلا و دیدم که فرزندم حسین با این وضعیّت است.»^۲ حضرت رفت در آنجا فقط فیلم تماشا کرد؟ ها! یا نه، واقعیّت را دیده است؟ هنوز که سیدالشهداء هفت ساله یا شش ساله یا پنج ساله بوده است، پس حضرت چه را دیده است؟ مسلّم است که فیلم ندیده است، از طرف دیگر هم چیزهایی را که دیده واقعیّت بوده؛ یعنی بعینه اتفاق افتاده است، بدون یک سر سوزن، در تمام مسائل: قطع شدن دست ها، افتادن سرها، اسارت صابا و اهل بیت پیغمبر، همه را دیده است. چی را دیده؟ همان حقیقتی را دیده که هنوز زمان اجازه نداده که آن حقیقت، صورت خارجی پیدا کند. فقط زمان در اینجا مانع است التفات کنید! حقیقت

^۱ بحار الأنوار، ج ۴۱، ۳۱۴.

^۲ همان، ج ۴۴، ص ۲۳۹؛ الارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ۱۳۰.

هست.

آن کسانی که می‌گویند: در علم عنایی حق فقط نقوش هستند، متوجّه این مطلب نیستند که علم حق و اراده حق زمان برنمی‌دارد. آن حقیقت، ایجاد می‌شود ولی صورت خارجی‌اش مترتب بر زمان است. فرق است که خدا این واقعیت را در سنه شصت و یک هجری خلق کند، یا اینکه آن حقیقت خلق شده باشد و در سنه شصت و یک پرده برداشته شود؛ دو مطلب است درست شد!

امتحان شدن حضرت زهرا سلام الله علیها قبل از خلقت

قضیه حضرت صدیقه کبری با آن مصائب و اینها، خیلی عجیب بود دیگر! مسائل عادی نبود یعنی آن مسائلی که برای حضرت اتفاق افتاد، اصلاً عادی نبود. عبارتی که در زیارت آن حضرت است، این است که: «قبل از اینکه خدا تو را خلق کند، تمام امتحانات را در آنجا پس داده بودی و ما در اینجا فقط یک صورت... از آن پرده‌برداری شده در اینجا؛ یعنی تمام آن مراحل کمال و مراتب توحید و تجرّد و مراتب ولایت که در تو به واسطه این امتحانات به مرتبه اتمیت و اکمالت مطلق رسیده است، در آن عالم انجام شده است و ما در اینجا الآن بروز و ظهور خارجی‌اش را مشاهده می‌کنیم؛ یعنی قبل از اینکه تو در این دنیا بیایی، نفست کامل بوده و به ولایت مطلقه رسیده بودی و تمام مراتب تجرّد را طی کرده بودی و همه در آنجا با اختیار خودت با اختیار خودت و ما از این معنا استفاده می‌کنیم که: آنچه در این دنیا برای افراد اتفاق می‌افتد، فقط پرده‌برداری است و همه آنها در آن عالم و با اختیار افراد تحقق خارجی پیدا کرده است.

علو مقام حضرت زهرا سلام الله علیها در بیان مرحوم حدّاد

سؤال: آیا حضرت عالی از حضرت آقای حدّاد راجع به شأن و منزلت و ویژگی‌های حضرت صدیقه مطلب و نکته‌ای را شنیده بودید؟

جواب: بله، در یکی از همان شب‌هایی که ما در کربلا بودیم، یک مرتبه از ایشان شنیدم - البته چون سرّ نیست عرض می‌کنم - ایشان یک سفر مشرّف شدند به حج و به زیارت پیغمبر و حضرت زهرا و ائمه بقیع مشرّف شده بودند، ایشان می‌فرمودند:

در حرم رسول خدا آنچه که بیشتر من را می‌گرفت، آن حقیقت حضرت زهرا سلام الله علیها بود! یعنی با وجود آن وسعت عجیب و سعه عجیب رسول خدا که جنبه ابوت بر حضرت صدیقه دارد، اما موقعیت و آن جاذبه و سعه و قدرت و قوت حضرت صدیقه باعث می‌شد که من از خود بی‌خود می‌شدم؛ همین‌که وارد مسجدالنبی و حرم می‌شدم، و می‌دیدم تمام وجود مرا (تمام وجود یعنی تمام عوالم مرا، نه فقط تمام این وجود مرا) ولایت حضرت صدیقه در خودش محو کرد و دیگر هیچی از من باقی نگذاشت!

^۱ روح مجرد، ص ۱۴۶.

و در آن شب از این قضیه به عنوان یک مطلب عجیب با مرحوم آقا مذاکره می کردند. و راجع به حالات خودشان هم، بنده از مرحوم آقا بسیار شنیدم که در خیلی از گرفتاری ها و موانع راه و سلوک که برای ایشان پیش می آمد، توسل به حضرت صدیقه برای ایشان کارگشا و گره گشا بود، و خود مرحوم آقا هم همین طور بودند.

توضیحی راجع به حقیقت معنای اُمّ آبیه

سؤال: راجع به خصوص کلمه «اُمّ آبیه» توضیحی به خاطرتان می آید که بزرگان داده باشند که چه معناهایی می تواند داشته باشد؟ به هر حال، آن بزرگان حقیقت اینها را ادراک می کنند و ما یک معنای صوری را. جواب: بنده از آنها راجع به این مطلب چیزی نشنیدم از مرحوم آقا راجع به این مطلب شنیده ام، ولی از آقای حداد چیزی نشنیده ام. مسئله اُمّ آبیه، آن حقیقت جنبه انفعالی عالم وجود را بیان می کند. رسول خدا آن جنبه فاعلی عالم وجود است؛ جنبه فاعلی مقام واحدیت که همان اراده پروردگار در خلق عالم وجود است، چه عالم مجردات و چه عالم ماده. آن جنبه فاعلیش، نفس پیغمبر اکرم است؛ و جنبه انفعالی که قبول این فاعلیت را بکند، آن نفس حضرت زهرا است. پس نفس آن حضرت موجب خلقت عالم وجود است و از جمله خود پیغمبر؛ یعنی وجود عینی و خارجی رسول خدا هم به واسطه تجلی جنبه انفعالی حق در نفس حضرت زهرا تحقق پیدا کرده است، که بدون این مسئله جنبه فاعلی فایده ندارد.

وقتی که من می خواهم اراده کنم و این آب را بردارم، باید یک لیوانی هم در خارج باشد. هرچه من اراده کنم ولی لیوان نباشد، این اراده من به چه تعلق می گیرد؟ در اراده فاعل نسبت به انجام یک شیء دو جهت می خواهد: یک جنبه فاعلی و یک جنبه انفعالی. هر کدام از این دو نباشد، آن فعل در خارج صورت عینی پیدا نمی کند.

جنبه فاعلی نسبت به عالم خارج، وجود پیغمبر اکرم است و جنبه انفعالی آن، نفس ولایی حضرت صدیقه است، که ضمّ این دو موجب خلقت همه عالم وجود است. پس می توانیم بگوییم که: حضرت صدیقه سلام الله علیها از این نقطه نظر، علت خلق حضرت رسول سلام الله علیه است از این جهت.

سائل: حقیقتاً خیلی از بیانات و توضیحاتتان سپاس گذار هستیم. هم علماً مطالب خیلی عالی بود و هم ذکر خیلی از اولیای الهی شد که آن هم برای ما مغتنم بود. به هر حال از صرف وقت و عنایتان، با همه گرفتاری ها و هم چنین ناراحتی جسمی که داشتید، سپاس گذار هستیم.

چه مطالبی از عرفا برای ما مفید است؟

جواب: إن شاء الله خدا به شما توفیق بدهد. ما برای همین مطالب هستیم. اگر قرار باشد وقتی از اوقات ما مورد رضای حق باشد، در بیان همین مطالب بزرگان و اولیای حق است. همان طوری که در جلسه قبل

خدمت رفقا و دوستان عرض کردم، صرفاً جنبه نقل قول و ذکر حکایات نداشته باشد. اگر در صحبت‌های بنده ملاحظه کرده باشید، خیلی اشاره‌ای به حکایات نیست به کرامات نیست به خوارق عادات نیست؛ چون من خیلی کسر شأن و اهانت می‌دانم که انسان در یک‌هم‌چنین موقعیت‌هایی توفیق پیدا بکند و مجالسی که شرح حال آنها باشد، بخواهد به نقل حکایاتی که غیرعادی باشد عرض کردم بیشتر جنبه احساسی و تخیلی باشد. الآن در میان کتاب‌هایی که منتشر می‌شود، معمولاً آن کتابی جذابیتش برای مردم بیشتر است که هرچه بیشتر از این حکایات و داستان‌ها در آن باشد، درحالی‌که این مسئله یک بخش کوچکی از آن شئون و مراتب وجودی بزرگان است. چقدر مناسب است که انسان از آن مطالبی که جنبه حیاتی دارد برای تربیت، از آنها استفاده کند؛ آن کلماتی که می‌تواند آنها را برای خودش اسوه و الگو قرار بدهد، و بیاناتی که بتواند او را زیر و رو کند.

بنده الآن کراماتی را که از مرحوم پدرم دیدم برای شما بگویم، چه فایده‌ای دارد؟ ایشان فردی از اولیای الهی بود، کرامات هم داشته، بسیار هم داشته است خیلی بنده بسیار با چشم خودم دیده‌ام، حتی شاگردان ایشان هم داشتند؛ ولی بالأخره این کرامت همراه ایشان رفته است! حالا بنده بگویم: ایشان مرده زنده می‌کرده، به چه درد ما می‌خورد؟! بله، از این جهت که همین قدر اطلاع پیدا کنیم که ایشان فرد برجسته‌ای بوده، درست شد؛ در همین حد. بنده بگویم که: ایشان بارها از نفس بنده خبر داده و بر غیب و بر حوادث آینده اطلاع داشته است، بر مطالبی که بعد از انقلاب بر ایران و غیر ایران گذشته است، به خود بنده خبر داده بودند و تا به حال هم به کسی نگفته‌ام؛ خب حالا چه ضرورتی دارد؟ ایشان هرچه داشته با خودش برده است.

آنچه را که به درد الآن ما و شما می‌خورد، مطالبی است که زندگی ما را بسازد، آن مهم است و آنها را باید گفت؛ آن مطالبی که موجب تربیت ما بشود، آن راه و روشی که ما را به راه آورد. ایشان علم غیب و یا کرامت داشته، خُب برای خودش بوده و الآن هم ایشان نیست. الآن این مطالب به ما چه ارتباطی دارد؟

چرا ما در مطالب و مجالس خودمان [به این مطالب بپردازیم؟] - حالا گاه‌گاهی اشاراتی شود از باب تفنّن و تنبّه، اشکال ندارد؛ ولی اینکه انسان در بیان احوالات این بزرگان بیشتر به دنبال این مسائل باشد که چه کراماتی از آنها سرزده و چه مطالبی گفتند، بنده خودم از آقای حدّاد بسیار کرامات دیده‌ام و دیگران هم که نقل کرده‌اند، از مرحوم آقا هم دیده‌ام؛ هیچ‌کدام از آنها برای بنده سازنده نیست. آنچه که برای من سازنده است، مطالب و کلماتی بود که از آنها شنیدم، و راه و روشی بود که آنها برای من ترسیم کردند، و حقایقی بود که من در راه آنها مشاهده کردم، و بی‌هوایی و اخلاص و صدقی بود که من در روش و منش آنها دیدم؛ این امور الآن برای من سازنده و تعیین‌کننده است، که آنها را در ارتباطم با خدا و در ارتباطم با مردم به کار ببندم، دنیا مرا نفریبد و رفیق و مرید مرا از راه خودم به انحراف نکشاند، و مرید قلاده به گردن من نیندازد و مرا به دنبال هواهای خودش ببرد؛ این برای من سازنده است. بیا و بروها و سلام و صلوات‌ها مرا مغرور به خود نکند، در

حرف‌ها و مطالبی که می‌زنم رعایت مصلحت و منافع ظاهری و دنیوی را نکنم، آن حق را که تشخیص می‌دهم از ائمه به من رسیده همان را بیایم بگویم، اینکه امروز برای یکی خوش آید و فردا برای یکی بد آید، اینها را در نظر نگیرم؛ این مسئله برای من در زندگی بزرگان مهم بوده است. اما اینکه آنها کرامات داشتند، معجزات داشتند و امور غیرعادی داشتند، داشتند که داشتند، الآن که نیستند! این مورد نظر است!

لذا اگر رفقا و دوستان هم به دنبال مطالبی هستند، باید بیشتر در این گونه امور باشد. خیلی از این مطالبی که مطرح کردید، جهات علمی، فلسفی و یا عرفان نظری داشته است، که همه اینها خوب و مفید است؛ اما آنچه را که بیشتر ما می‌توانیم استفاده کنیم، نکاتی است که آنها، ما را به آن نکات در زندگی و در ارتباطات... همیشه سرمشق خواهد بود، و لو اینکه خود شخص هم از این دنیا رخت بپندد، آن نکات برای انسان باقی می‌ماند، إن شاء الله.

سائل: نهایت سپاس گذاری را داریم، إن شاء الله جلسه بعد را مغتنم دانسته و بر همین قضیه تمرکز می‌کنیم تا بهره عملی و فکری برای همه داشته باشد.

جواب: إن شاء الله. دعا بفرمایید که همه ما در مسیر، ثابت و مستقیم باشیم و از آن خیرات و برکاتی که خداوند نصیب آنها کرده... واقعاً اگر ما اینها را نداشتیم چه می‌کردیم؟ خیلی عجیب است ها! به چه کسی می‌خواستیم تأسی کنیم؟ به چه کسی؟!

تأسف از انکار شدن ضروریات مکتب تشیع توسط برخی از علما

من دیشب در مدرسه فیضیه بعد از درس آمده بودم در کناری نشسته بودم - چون ما بحث و درسman در مدرسه دارالشفا است - آمده بودم نشسته بودم یک مرتبه بعضی از مسائل یک دفعه به ذهنم آمد؛ بعضی از افراد اخیراً کتابی نوشته‌اند و در کتابشان قضیه قلم و قرطاس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در هنگام وفات انکار کرده‌اند.^۱ خیلی باعث تأسف است، چقدر انسان باید متأسف باشد چقدر واقعاً باید انسان بر سر بزند یک شیعه، که یکی از مستندات و دلائل حقایق شیعه به این راحتی باید محو و نابود بشود!^۲ چقدر باید انسان جاهل و نادان باشد! خیلی عجیب است ها! سَنَمَان هفتاد، هشتاد سال است. قدس و تقوا... با خودم می‌گفتم پس این قدس و تقوا چیست؟ دیدم اینها هیچ مرتبه‌ای برای آدم نمی‌آورد! درس اخلاق هم می‌دهیم و به زهد و همه چیز هم مشهور هستیم، ولی فهم نداریم، فهم ولایت نداریم!، فهم معرفت نداریم! خیلی عجیب است! آن یکی اصلاً امام را انکار می‌کند، دیگری در خارج می‌آید قضیه لگد زدن در را به حضرت

^۱ کشکول زمان، ص ۲۹ - ۳۳.

^۲ جهت اطلاع بیشتر پیرامون مدارک و اسناد این واقعه تاریخی رجوع شود به مطلع انوار، ج ۸، ص ۳۱۰؛ ج ۹، ص ۱۵۸.

صدیقه طاهره، انکار می کند. آخر ما از جان شیعه چه می خواهیم؟! آخر از جان ائمه چه می خواهیم؟! با این حرف ها چه گیرمان می آورید؟ آخر وقتی که اهل تسنن خودشان گفته اند که: «عمر بر در زد و دختر پیغمبر را تکه تکه کرد!»^۱ چرا بلند می شوی و می آیی بعد از هفتاد سال این حرف ها را انکار می کنی؟! که بعد هم آن علمای سنی می گویند: «تازه شیعه بعد از هزار و چهار صد سال فهمید چه راه غلطی رفته و چه تهمت هایی به ما می زده است!»

چه کسانی را ما اسوه قرار بدهیم؟ چه کسانی را الگو قرار بدهیم؟ پای درس و مطالب چه کسانی بنشینیم؟ اگر ما این اولیا را نداشتیم، اگر این آقای قاضی، علامه طباطبائی، آقای حداد و مرحوم پدر ما نبودند و اگر من این مطالب را در اینجا نمی دیدم، به چه کسی اقتدا می کردم؟ من هم یکی از سایر افراد بودم دیگر. بله! اینجاست که ما باید متوجه باشیم که کجا برویم و کدام در را بزیم و حقیقت را در کجا باید پیدا بکنیم. ان شاء الله امیدواریم که خداوند توفیق بدهد که هم مطلب را بر ما باز کند و هم توفیق رسیدن به مطلب را عنایت کند، ان شاء الله.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

^۱ مطلع انوار، ج ۸، ص ۳۰۰، تعلیقه:

«تهدیدهم علیاً بالتحریق ثابت بالتواتر القطعی، و حسبک ما ذکره الإمام ابن قتیبة فی أوائل کتاب الإمامة و السیاسة، و الإمام الطبری فی موضعین من أحداث السنة الحادیة عشرة من تاریخه المشهور، و ابن عبد ربّه المالکی فی حدیث السقیفة من الجزء الثانی من العقد الفرید، و أبوبکر أحمد بن عبدالعزیز الجوهری فی کتاب السقیفة؛ كما فی ص ۱۳۴ من المجلّد الأوّل من شرح النهج الحدیثی و المسعودی فی مروج الذهب، نقلًا عن عروة بن الزبیر فی مقام الاعتذار عن أخیه عبدالله إذ همّ بتحریق بیوت بنی هاشم حین تخلّفوا عن بیعته؛ و الشهرستانی نقلًا عن النّظام عند ذکر الفرقة النّظامیّة من کتاب الملل و النحل، و أفرد أبو مخنف لأخبار السقیفة کتابًا فیہ تفصیل ما أجملناه. و ناهیک فی شهرة ذلك و تواتره قول شاعر النّیل، الحافظ إبراهیم فی قصیدته العُمَریّة السّائرة الطّائرة:

و قَوْلُهُ لَعَلِّيْ قَالَهَا عَمْرُ *** أكرّم بِسامعها أعظم بمُلقِیها
حرّقَتْ دَارَكَ لَا أَبْقَى عَلَیْكَ بِهَا *** إِنْ لَمْ تُبَايَعْ وَ بِنْتُ المِصْطَفَى فِیْهَا
ما كان غَیْرُ أبی حَفْصٍ بِقائِلِها *** أَمَامَ فَارِسِ عَدنانٍ وَ حامِیها»